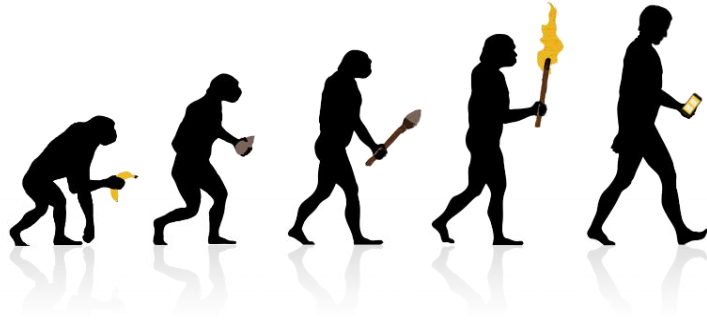


سیر تکاملی امپریالیسم



نویسنده: ویجی پراشاد

مترجم: خ. طهوری

ضمیمه اوراق مارکسیستی ۳-۲۴

تارنگاشت عدالت

پاییز ۱۴۰۳

در اواخر ژانویه ۲۰۲۴ انستیتوی سه‌قاره تحقیقات گسترده‌ای در مورد امپریالیسم با فاکت‌های زیادی منتشر کرد. برای غنی‌سازی گفتمان اغلب اروپا-محوری در آلمان مطالعه این اثر را توصیه می‌کنیم. با اجازه ویجی پراشاد در اینجا فصل اول این نوشته ارایه می‌شود. مفاد کامل تحقیقات را می‌توان در [اینجا](#) ملاحظه کرد.

تغییر و تثبیت

صعود بلوک نظامی جهان شمالی به رهبری ایالات متحده آمریکا

تقریباً ۳۰ سال از اعلام «پایان تاریخ» از سوی فرضیه‌پردازان بورژوا در نوعی آرزو که غلبه‌ناپذیری امپریالیسم آمریکا را تلقین می‌کرد، می‌گذرد. برای مبارزات و جنبش‌های مردمی که فشار چکمه امپریالیسم را بر گردن خود احساس می‌کردند، چنین پایانی به چشم نمی‌خورد.

با در نظر گرفتن وجود سرکوب خشونت‌آمیز، مانند کشتار «کاراخاس» در برزیل در سال ۱۹۹۶، جنبش کارگران کشاورزی بدون زمین برای بازپس‌گیری زمین برای اصلاحات ارضی مردمی از طریق اشغال و تولید صورت گرفت و از این طریق غول‌های کشاورزی مانند شرکت چندملیتی ایالات متحده مونسانتو را به چالش کشید. هوگو چاوز، «سربازی که قاره را به لرزه درآورد»، در انتخابات سال ۱۹۹۹ پیروز شد و چرخش شدیدی را به چپ پدید آورد که از سوی دیگران در آمریکای لاتین دنبال شد. این جنبش، میلیون‌ها کارگر، دهقان، مردم بومی، زنان و دانشجویان را بسیج کرد که در سال ۲۰۰۵ مناطق پیشنهادی تجارت آزاد آمریکا در قاره را شکست دادند و نزدیک به ۲۰۰ سال دکتترین مونرو ایالات متحده آمریکا را به چالش کشیدند.

در سال ۲۰۰۲، زنان نیجریه در اعتراض به تخریب و استثمار محیط زیست در دلتای نیجر در مقابل دروازه‌های کنسرن شل و شورون تجمع کردند. پس از سرنگونی «ژان برتراند آریستید» در سال ۲۰۰۴ و اشغال هائیتی به وسیله ایالات متحده آمریکا، مردم این کشور با تظاهرات گسترده علیه قرن‌ها تحقیر به خیابان‌ها ریختند. میلیون‌ها نفر از شهروندان نپال مقاومت مسلحانه به رهبری کمونیست‌ها و سرنگونی سلطنت را در سال ۲۰۰۶ جشن گرفتند. هنگامی که «محمد بوعزیزی» میوه‌فروش در سال ۲۰۱۰ خود را به آتش کشید، مردم تونس علیه سیستم نئولیبرالی که او را به چنین اقدام افراطی سوق داده بود، شورش کردند.

در سال‌های بعد، تغییراتی - گاه کوچک و نامحسوس و گاه زودگذر و انفجاری، پدید آمد. این تغییرات هم جنبش‌های مردمی و هم بازیگران در برخی موارد بسیار قدرتمند دولتی را دربر می‌گرفت. ایالات متحده خود را با قدرت اقتصادی رو به رشد در چین، با اقتصادهای رو به رشد در جنوب جهانی (که در برابری قدرت خرید در سال ۲۰۰۷ از تولید ناخالص داخلی شمال جهانی پیشی گرفت)، با سال‌ها غفلت از سرمایه‌گذاری‌های داخلی، با تأمین مالی ناکافی اقتصاد، و از دست دادن برتری تولید، مواجه می‌دید.

ظهور «تی پارتی» در سال ۲۰۰۹ نشانه به هم ریختگی درونی در سیاست داخلی ایالات متحده آمریکا بود. در سطح بین‌المللی، ایالات متحده نتوانست به یک تغییر نرم رژیم در چین و تجزیه و یا تغییر رژیم در روسیه دست یابد. پس از کاهش موقت هزینه‌های نظامی با پایان جنگ فاجعه‌بار علیه عراق (۲۰۱۱-۲۰۰۳)، ایالات متحده به استفاده و تهدید از قدرت نظامی به عنوان ستون مرکزی واکنش خود در مقابل این تغییرات روی آورد.

سرکردگی از نظر تاریخی در سه فاز از بین می‌رود: فاز تولید، فاز مالی و فاز نظامی. ایالات متحده هژمونی تولیدی خود را از دست داده است، اگرچه هنوز در برخی از حوزه‌ها از جمله حوزه‌های مربوط به ارتش هنوز از هژمونی فن‌آوری برخوردار است. هژمونی مالی این کشور، البته در مراحل اولیه، و حول وضعیت دلار به چالش کشیده شده است. اگرچه ممکن است جنبه‌های اقتصادی و سیاسی افول این کشور در حال تسریع باشد، اما این کشور همچنان قدرت نظامی خود را حفظ کرده است، که به نوبه خود ایالات متحده را وسوسه می‌کند که با ابزارهای نظامی یا جنگ بر پی‌آمدهای زوال اقتصادی خود غلبه کند.

ایالات متحده چین را به عنوان یک رقیب استراتژیک تعریف کرده است. حداقل برنامه ایالات متحده مهار و تضعیف اقتصادی چین است تا آینده هژمونی اقتصادی ایالات متحده را تضمین کند.

از منظر سرمایه‌داری ایالات متحده، تلاش برای محدود کردن ظهور چین منطقی است. شکست این تلاش، مزیت نسبی ایالات متحده را در کنترل نیروهای مولده بالاتر و امتیازات انحصاری ناشی از آن تضعیف خواهد کرد. بین بازیگران دولتی آمریکا در مورد مدیریت بیش‌تر جدا کردن چین (با وجود تقریباً غیرممکن بودن مدرن‌سازی کامل نیروهای مولده ایالات متحده در داخل) و پیشبرد آمادگی‌های نظامی علیه چین، تقریباً هم‌سویی کاملی وجود دارد.

حرکت نیروهای روسیه به اوکراین در فوریه ۲۰۲۲، در نتیجه تداوم نقض تضمین‌های ایالات متحده در مورد عدم گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از یک طرف و جنگ

داخلی بین کی‌یف و دونباس از طرف دیگر، مرحله جدیدی از صف‌بندی نظامی در جهان را آشکار کرد. ایالات متحده آمریکا در یک سلسله از حرکات برق‌آسا، همه کشورهای شمال جهانی را علناً تحت انقیاد خود قرار داده و در نتیجه دستگاه‌های نظامی این کشورها را بیش‌تر تابع خود کرده است. این کشور خود را به عنوان هژمون نظامی آشکار آنچه که با حسن تعبیر «ناتو +» نامیده می‌شود، تثبیت کرد که شامل همه اعضای بلوک شرق سابق به جز سه عضو است. همه کشورهایی که در اجلاس ۲۰۲۳ ناتو در ویلنیوس، لیتوانی به عنوان عضو یا ناظر شرکت کردند - از جمله استرالیا، نیوزیلند، ژاپن و جمهوری کره - عملاً اعضای ناتو + هستند. تنها اسرائیل (به دلیل مصلحت سیاسی از مشارکت معذور است) و برخی کشورهای کوچک‌تر شمال جهانی در آن شرکت نکردند.

از اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل سازوکار اخراج، پاکسازی قومی، مجازات دسته‌جمعی و نسل‌کشی فلسطینیان را با حمایت کامل و بی‌شرمانه دولت ایالات متحده آغاز کرد. تحولات اوکراین و به دنبال آن تشدید تنش‌های اخیر در غزه، نشانه‌های مهمی هستند که نشان می‌دهند که تغییر کیفی در سیستم امپریالیستی رخ داده است. اکنون ایالات متحده تبعیت اقتصادی، سیاسی و نظامی سایر کشورهای امپریالیستی از خود را تکمیل کرده است. این اقدام اکنون یک بلوک امپریالیستی یکپارچه و متمرکز بر ارتش را به تثبیت رسانده است. هدف این بلوک حفظ کنترل بر جنوب جهانی به عنوان یک کل است و به این دلیل توجه خود را به برتری در اورآسیا، یعنی آخرین منطقه‌ای از جهان که خارج از کنترل آن است، معطوف کرده است.

بدون اغراق می‌توان گفت شمال جهانی علیه بخشی از جنوب جهانی که با سیاست‌های شمال جهانی مطابقت ندارد، خصومت و جنگ علنی اعلام کرده است. این مسأله در بیانیه مشترک همکاری اتحادیه اروپایی و ناتو روز ۹ ژانویه ۲۰۲۳ منتشر شد، که می‌گوید: «ما کلیه ابزارهایی، خواه سیاسی، اقتصادی یا نظامی را که در اختیار داریم، به کار خواهیم گرفت تا اهداف مشترک خود را به نفع یک میلیارد شهروند خود دنبال کنیم.»

مردم فلسطین در غزه با وحشی‌گری محسوس ناتو + و «اجماع توده‌ای» اجباری که شمال جهانی قادر به انجام آن است، روبه‌رو هستند. لیل‌ا خالد یکی از مبارزین جنبش آزادی‌بخش فلسطین اخیراً گفت: «ما می‌دانیم که آن‌ها درباره تروریسم صحبت می‌کنند، اما آن‌ها قهرمانان تروریسم هستند. نیروی امپریالیستی در سراسر جهان، در عراق، در سوریه، در کشورهای مختلف... آماده حمله به چین است. هر چه که آن‌ها در مورد تروریسم می‌گویند در مورد خود آن‌ها صدق می‌کند. مردم حق دارند با هر وسیله، از جمله از طریق مبارزه مسلحانه از خود دفاع کنند. این در منشور سازمان ملل متحد آمده است. بنابراین، آن‌ها حقوق مردم برای مقاومت را نقض می‌کنند، زیرا این حق آن‌هاست که آزادی خود را

بازگردانند. و این یک قانون اساسی است و من همیشه می‌گویم: جایی که سرکوب وجود دارد، مقاومت نیز وجود دارد. مردم زیر اشغال و سرکوب زندگی نخواهند کرد. تاریخ به ما می‌آموزد که وقتی مردم مقاومت می‌کنند، می‌توانند کرامت و سرزمین خود را حفظ کنند.»

امپریالیسم تحول خود به مرحله جدید «ابر امپریالیسم» را آغاز کرده است: این امپریالیسمی است که غلوآمیز و با قدرت عمل می‌کند، در حالی که تابع محدودیت‌های تحمیل شده از جانب خود امپراتوری رو به زوال نیز هست. تلاش‌های دیوانه‌وار آن از سوی میلیون‌ها شهروند کنگویی، فلسطینی، سومالیایی، سوری و یمنی که زیر نظامی‌گری آمریکا زندگی می‌کنند و با طنین هر صدای ناگهانی به طور غریزی سرهایشان را می‌دزدند، احساس می‌شود.

اما این راهپیمایی خونینی نیست که جنگ سرد در سراسر جهان آغاز کرد و جنگ‌های نیابتی به راه افکند و به دنبال آن امپریالیسم اقتصادی را از طریق بانک جهانی و سایر نهادهای توسعه حاکم کرد. این امپریالیسم یک میلیاردی در حال غرق شدن است که هنوز معتقد است باید به قایق تفریحی خود بازگردد و زور بازوی خود - ارتش - را که هنوز قوی است، به رخ می‌کشد. ولی دارای قدرت تولیدی نیست و می‌داند که قدرت مالی‌اش به نقطه عطف رسیده است و دیگر طیف کاملی از فن‌آوری‌های کنترل امپریالیستی را که زمانی در اختیار داشت، دیگر ندارد و لذا تلاش‌های خود را از طریق مکانیسم‌هایی که پیش‌تر در اختیار دارد، یعنی فرهنگ (یعنی کنترل حقیقت) و جنگ هدایت می‌کند.

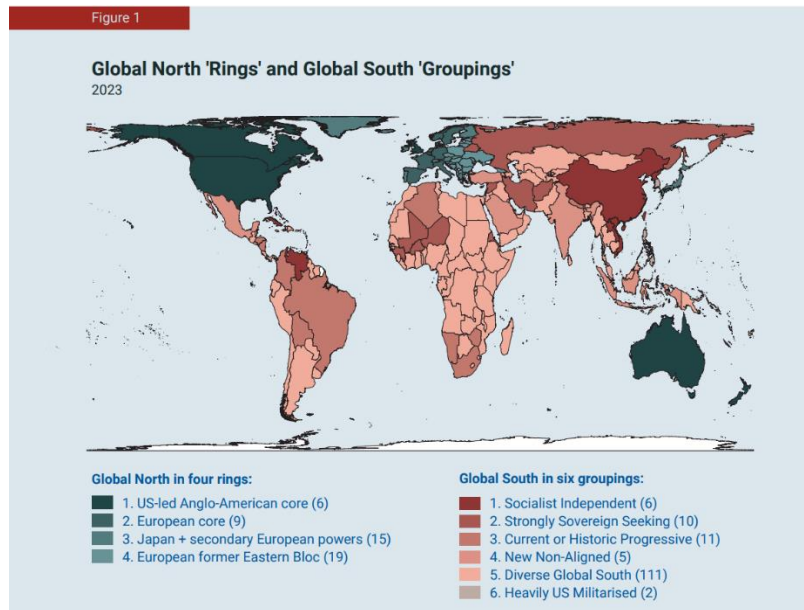
تاکتیک‌های ابرامپریالیسم تا حدی با مدرن‌سازی جنگ ترکیبی شکل می‌گیرد که شامل قانون، تحریم‌های بیش از حد، مصادره ذخایر و دارایی‌های ملی و دیگر شیوه‌های جنگ غیرنظامی است. ابزارهای نظارتی فن‌آوری جدید و ارتباطات هدفمند که مشخصه عصر دیجیتال است برای اعمال کنترل امپریالیستی بر نبرد ایده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، که شامل اجرای روش‌های منحرف‌تر و مخفی‌تر در مبارزه علیه حقیقت بود. (مانند حبس سیاسی ژولیان آسانژ، ناشر ویکی‌لیکس که جنایات متعددی را علیه جنوب جهانی افشاء کرد)

شمال جهانی یک بلوک یکپارچه نظامی، سیاسی و اقتصادی متشکل از ۴۹ کشور است، که ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، کانادا، استرالیا، نیوزلند، اسرائیل، ژاپن و کشورهای ثانویه اروپای غربی و شرقی را شامل می‌شود. در عرصه نظامی، ترکیه (به عنوان یکی از اعضای ناتو)، جمهوری کره و فیلیپین (مستعمرات عملاً نظامی شده ایالات متحده) علی‌رغم این‌که بخشی از جنوب جهانی هستند، در تعریف ما در «بلوک نظامی به رهبری ایالات متحده» گنجانده شده‌اند.

در طول بیست سال گذشته، شمال جهانی افت اقتصادی نسبی قابل توجهی همراه با افول سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را تجربه کرده است. ادعاهای «اخلاقی» دروغین او در مورد حقوق شهروندان و «آزادی مطبوعات» خنده‌آور است، زیرا تلاش می‌کند حمایت عمومی از حقوق فلسطینیان را (از جمله از طریق آنلاین) غیرقانونی کند. این حمایت کامل از تحقیر و نابودی مردمان تیره‌پوست جهان یادآور قرن‌های گذشته است و آن‌چه را که می‌توان به عنوان «شکنندگی سفید» توصیف کرد، آشکار می‌کند.

کشورهای جنوب جهانی شامل مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق، برخی از کشورهای مستقل غیر اروپایی، و پروژه‌های سوسیالیستی فعلی و سابق است. مبارزه برای آزادی ملی، استقلال، توسعه و حاکمیت کامل اقتصادی و سیاسی هنوز برای اکثر مناطق جنوب جهانی به پایان نرسیده است.

علی‌رغم محدودیت‌های اصطلاحات، ما از اصطلاح «شمال جهانی» و گاهی «غرب» (یک عبارت توخالی که اغلب استفاده می‌شود) به جای واژه دقیق‌تر «اردوگاه امپریالیستی به رهبری ایالات متحده» استفاده می‌کنیم. ما شمال جهانی را در چهار «حلقه» تجزیه و تحلیل می‌کنیم. بقیه جهان در حال حاضر به عنوان «جنوب جهانی» شناخته می‌شود که بیش‌تر آن قبلاً «جهان سوم» نامیده می‌شد. ما جنوب جهانی را در شش «گروه» تجزیه و تحلیل خواهیم کرد که بر اساس میزان نسبی هدف تغییر رژیم و نقشی که دولت آن کشور در ترویج عمومی نگرش‌های بین‌المللی و ضد امپریالیستی ایفاء می‌کند (هر دو در تصویر ۱) تعیین می‌شود. شمال جهانی در سطح بسیار بالاتری از درگیری عمومی با بقیه جهان، یعنی جنوب جهانی قرار دارد.



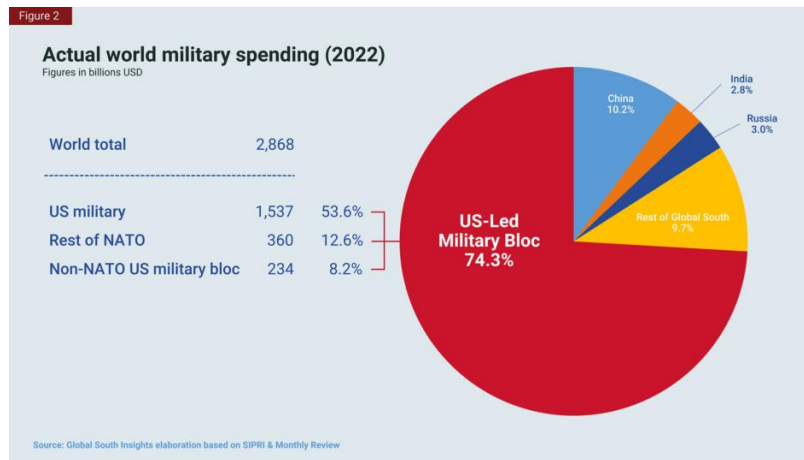
تغییر و تثبیت

بلوک نظامی تحت رهبری ایالات متحده آمریکا طی سه دهه گذشته دو تغییر داخلی را تجربه کرده است:

- ۱- گسترش بیش‌تر بلوک به تمام کشورهای اروپای شرقی (به استثنای بلاروس)
 - ۲- چالش حفظ انقیاد کامل دولت‌های سرمایه‌داری اروپای غربی که هر گونه پایه و اساس و حتی در بسیاری موارد تظاهر به داشتن استقلال را کنار گذاشته اند.
- مورد دوم در سال ۲۰۱۸ هنگامی که کشورهای اروپای غربی به خروج دونالد ترامپ از توافق هسته‌ای ایران که در سال ۲۰۱۵ به امضاء همگی رسیده بود گردن نهادند، مشخص شد، که ضربه‌ای جدی به منافع اقتصادی آن‌ها بود. در زیر به تاریخچه این فرآیند خواهیم پرداخت.

بلوک نظامی تحت رهبری ایالات متحده آمریکا تنها بلوکی در جهان است که یک ائتلاف نظامی عملی و قانونی با فرماندهی مرکزی است. هیچ بلوک دیگری به این شکل موجود نیست. وضوح و وحدت اهداف آن کاملاً قابل مشاهده است. ایالات متحده بسیاری از معاهدات کلیدی ضد هسته‌ای را در دهه گذشته (معاهده موشک‌های بالستیک در سال ۲۰۰۲، پیمان نیروهای هسته‌ای میان‌برد در سال ۲۰۱۹ و معاهده آسمان‌های باز در سال ۲۰۲۰) لغو کرد. این اقدامات به برنامه‌ریزان نظامی اجازه داد، بالقوه برای استقرار موشک‌های هسته‌ای میان‌بردی که می‌توانند مسکو را در عرض چند دقیقه نابود کنند، خود را آماده سازند.

هزینه‌های نظامی



در شماره نوامبر ۲۰۲۳ مجله «مانتلی ریویو»، یک مقاله به خوبی مستند از سوی Gisela Cernadas و John Bellamy Foster، که صرفاً از آمار رسمی اقتصادی از دفتر تحلیل اقتصادی ایالات متحده و دفتر مدیریت و بودجه (OMB) گرفته شده بود، نشان داد که هزینه‌های واقعی نظامی ایالات متحده بیش از دو برابر هزینه‌ای است که دولت ایالات متحده یا حتی مؤسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم (SIPRI) اعلام کرده است.

هزینه‌های واقعی نظامی ایالات متحده برای سال ۲۰۲۲ قریب ۱۵۳۷

میلیارد دلار بود.

برای محاسبه کل هزینه‌های نظامی جهانی، ارقام منتشر شده از SIPRI را به عنوان منبع اصلی برای همه کشورها به جز ایالات متحده انتخاب کردیم. فقط برای ایالات متحده آمریکا از ارقام مجله مانتلی ریویو استفاده می‌کنیم. در سال ۲۰۲۲، SIPRI بودجه دفاع ملی را که دولت چین ۲۲۹ میلیارد دلار اعلام کرده بود به ۲۹۲ میلیارد دلار تصحیح کرد که ۲۷/۵ درصد افزایش داشت. از سال ۲۰۲۱، SIPRI روش جدیدی را برای بازنگری هزینه‌های نظامی چین آغاز کرد. SIPRI محاسبات خود را برای هزینه‌های نظامی چین برای سال‌های گذشته و جاری تغییر داد.

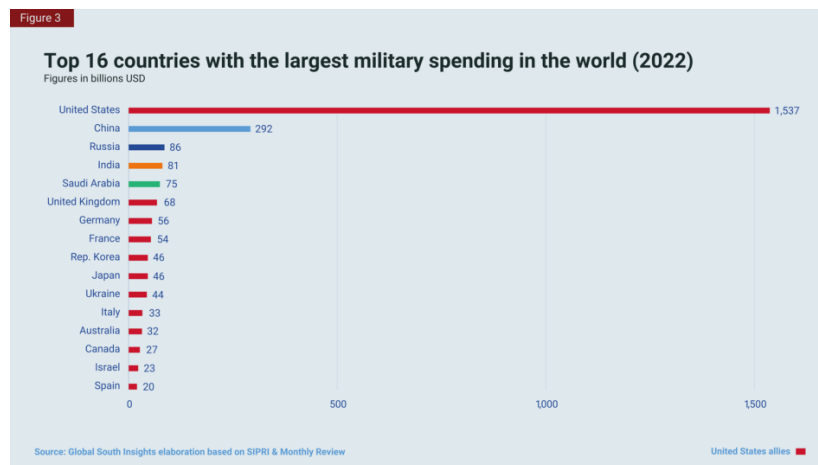
SIPRI بودجه نظامی سالانه ایالات متحده برای سال ۲۰۲۲ گزارش شده از سوی OMB را ۱۴/۵ درصد از ۷۶۵/۸ میلیارد دلار به ۸۷۹/۹ میلیارد دلار تغییر داد. این حدود نیمی از افزایش درصدی بود که به چین منسوب می‌شد.

رفتار SIPRI با مخارج نظامی چین با نحوه برخورد این مؤسسه با ایالات متحده به شدت متفاوت است، زیرا رویکرد آن نسبت به محاسبات ایالات متحده بسیار محتاطانه‌تر است.

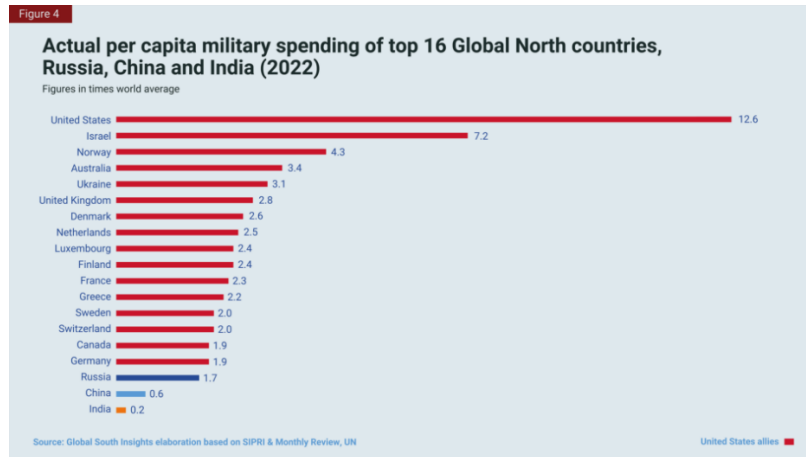
حتی اگر SIPRI هزینه‌های نظامی چین را که خود گزارش کرده دو برابر کند و به ۴۵۸ میلیارد دلار برساند، باز فقط ۲/۶ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌دهد، که بسیار کم‌تر از ۶ درصد هزینه شده واقعی از سوی ایالات متحده است و حتی با این حال نیز هزینه نظامی چین با جمعیتی بیش از چهار برابر جمعیت ایالات متحده آمریکا تنها ۲۹/۸ درصد از هزینه نظامی این کشور خواهد بود.

علاوه بر این، برخلاف ایالات متحده، چین دارای ۹۰۲ پایگاه نظامی در خارج از کشور نیست. پایگاه‌ها و مداخلات ایالات متحده نه تنها بودجه سالانه، بلکه بدهی‌های بلندمدت اقتصادی را نیز تشدید می‌کند.

نتایج تحلیل‌های ما مجموعه‌ای از شناخت‌های روشن بود. اولین مورد این بود که ایالات متحده آمریکا، از طریق ناتو و سایر ابزارها، ۷۳ درصد از کل هزینه‌های نظامی در سراسر جهان را کنترل می‌کند (تصویر ۲)، که این بیش از ۲ بیلیون دلار است.



تصویر ۳ نشان می‌دهد که ۱۲ مورد از ۱۶ مورد بودجه نظامی برتر جهان به کشورهای امپریالیستی اختصاص دارد.



تصویر ۴، ۱۶ کشور شمال جهانی با بالاترین هزینه نظامی سرانه را در مقایسه با سه کشور از جنوب جهانی دارای بزرگترین هزینه نظامی نشان می‌دهد. ایالات متحده ۲۱ برابر بیشتر از چین برای ارتش خود هزینه می‌کند. در اهمیت این یافته‌ها هیچ تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

Figure 5

Countries with military spending exceeding 20 billion USD
Global North and Global South, 2022

Country Name (GSI)	Military Spending US Dollars (mil.)	Percentage of GDP (CER)	Per Capita >world avg. (times)	Country Name (GSI)	Military Spending US Dollars (mil.)	Percentage of GDP (CER)	Per Capita >world avg. (times)
US-Led Military Bloc				Global South			
United States	1,536,859	6.0%	12.6	China	291,958	1.6%	0.6
United Kingdom	68,463	2.2%	2.8	Russia	86,373	3.8%	1.7
Germany	55,760	1.4%	1.9	India	81,363	2.4%	0.2
France	53,639	1.9%	2.3	Saudi Arabia	75,013	6.8%	5.7
Rep. Korea	46,365	2.8%	2.5	Brazil	20,211	1.1%	0.3
Japan	45,992	1.1%	1.0				
Ukraine	43,998	27.4%	3.1				
Italy	33,490	1.7%	1.6				
Australia	32,299	1.9%	3.4				
Canada	26,896	1.3%	1.9				
Israel	23,406	4.5%	7.2				
Spain	20,307	1.4%	1.2				

Source: Global South Insights elaboration based on IMF, UN, SIPRI & Monthly Review

تصویر ۵ تمام کشورهایی را که بودجه نظامی آن‌ها بیش از ۲۰ میلیارد دلار است، فهرست می‌کند. ۱۱ مورد آن در شمال جهانی قرار دارد، در مقایسه با شش کشور (از ۱۴۵ کشور) در جنوب جهانی. در این تصویر، جمهوری کره در فهرست بلوک نظامی به رهبری ایالات متحده قرار دارد.

واضح است که جنوب جهانی، برخلاف شمال جهانی، اساساً یک بلوک و قطعاً یک بلوک نظامی نیست. در نتیجه، جنوب جهانی با انحصار شدید هزینه‌های نظامی بلوک نظامی حول ایالات متحده آمریکا روبه‌رو است و این در حال حاضر یک خطر آشکار برای همه کشورهای جنوب جهانی و یک تهدید مستقیم برای ادامه حیات بشریت و کره زمین است.

بنابراین، مهم‌ترین جنبه قدرت دولتی - یعنی قدرت نظامی - خطر مرکزی مطلق برای طبقه کارگر همه کشورها، به ویژه برای ملت‌های تیره‌پوست جهان، در اردوگاه امپریالیستی زیر رهبری ایالات متحده آمریکا نهفته است. از نظر عینی، چیزی به نام نیم‌چه امپریالیسم Sub-imperialism یا قدرت‌های امپریالیستی غیرغربی وجود ندارد (این‌گونه مفاهیم فریب‌های ذهنی هستند که عینیات واقعی را پنهان می‌کنند).

پایگاه‌های نظامی آمریکا و انگلیس

در مارس ۲۰۰۲، مانتهی ریویو مقاله‌ای با فهرست و نقشه کشورهای دارای پایگاه‌های نظامی شناخته‌شده ایالات متحده را منتشر کرد و استدلال کرد که ابعاد امپراتوری ایالات متحده را می‌توان با پایگاه‌های آن نشان داد. این امر باعث توفانی در برخی محافل نظامی آمریکا شد و در سال‌های بعد دیگران، از جمله «دیوید واین» و World beyond War (که یک نقشه تعاملی را در دسترس عموم قرار داد) این کار را گسترش دادند.

اطلاعات مربوط به مکان این پایگاه‌ها نوری بر ماهیت کاملاً فراگیر هژمونی نظامی ایالات متحده آمریکا افکند. مکان و تعداد پایگاه‌ها برای درک شکل و روند امپریالیسم ارزشمند است، زیرا مرزهای آن‌را نشان می‌دهد و نقش آن‌ها را در نظارت از این مرزها روشن می‌سازد.

۹۰۲ پایگاه نظامی ایالات متحده و ۱۴۵ پایگاه نظامی شناخته شده بریتانیا وجود دارد که در زیر شرح داده شده است.

به دلیل محرمانه اعلام کردن اطلاعات از سوی ارتش و دولت ایالات متحده، اطلاعات دقیقی در مورد عملکردهای نظامی ایالات متحده در این پایگاه‌ها و اقدامات انجام شده به وسیله نیروهای نظامی ایالات متحده مستقر در آنجا در دست نیست. و به این دلیل یک تحلیل کیفی کامل از فعالیت‌های نظامی ایالات متحده ممکن نیست. برخی از کاستی‌های تحلیلی عبارتند از:

□ پایگاه‌های فهرست شده مؤسسات و مکان‌های بسیاری از فعالیت‌های نظامی خصوصی‌شده را که ایالات متحده در ۴۰ سال گذشته ایجاد کرده است، دربر نمی‌گیرد.

شرکت‌هایی مانند AECOM، Fluor Corporation، DynCorp International، و KBR, Inc. در سراسر جهان از جمله در کویت، عربستان سعودی و اندونزی فعالیت می‌کنند.

□ آنها شامل پروژه‌های نظامی «غیر رسمی» ایالات متحده نمی‌شوند، مانند فرماندهی ترمینال ۱ در فرودگاه بین‌المللی کوتوکا در پایتخت غنا، جایی که سربازان آمریکایی برای ورود به گذرنامه یا ویزا نیازی ندارند (فقط کارت هویت نظامی آمریکایی آنها کفایت) و هواپیماهای نظامی ایالات متحده از بازرسی و کنترل معاف اند. بدین‌سان ترمینال ۱ عملاً یک پایگاه نظامی ایالات متحده آمریکا است و غنا حاکمیت ملی خود را به ایالات متحده آمریکا واگذار کرده است.

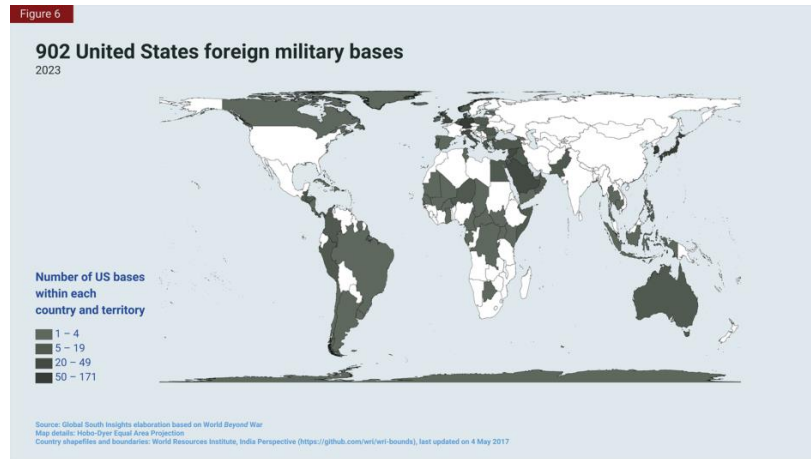
□ آنها پروژه‌های اصلی برای مجتمع ارتباطات نظامی-صنعتی-دیجیتال ایالات متحده را مستثنی می‌کنند. بسیاری از نقاط پایانی کابل‌های زیرآبی فقط به وسیله مقامات اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا کنترل می‌شود. کنترل ارتباطات کابلی زیردریایی جهان اولویت اصلی سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده است. این بخشی از برنامه NSA "Collect It All" برای جمع‌آوری تمام ارتباطات جهان و ذخیره آنها در مکان‌هایی مانند مرکز داده Bluffdale Utah با نام رمز "Bumblehive"، اولین مرکز داده جامع امنیت سایبری ملی سازمان‌های اطلاعاتی است.

□ آنها پروژه‌ها و مکان‌های نظامی مخفی (از جمله تأسیسات کشور میزبان موسوم به «لیلی پد») را مستثنی می‌کنند، اگرچه برخی از آنها افشاء و به کار گرفته شده اند.

□ اطلاعات کمی در مورد تحرکات نظامی ایالات متحده بین مکان‌ها، انواع فعالیت‌های انجام شده (مانند جابه‌جایی نیروها یا قتل‌های هدفمند)، و حجم کالاها، هواپیماها و کشتی‌ها وجود دارد.

□ همه پایگاه‌ها از نظر اندازه یا عملکرد یکسان نیستند، ارزیابی اهمیت نسبی تقریباً غیرممکن است. گاهی اوقات یک ساختمان منفرد به دلیل جدا بودن از سایر ساختمان‌ها که در فاصله یک کیلومتری قرار دارند پایگاه طبقه‌بندی و محسوب می‌شود. برخی از پایگاه‌ها بسیار عظیم اند و - مانند تأسیسات نظامی در گوام که محیط طبیعی و زندگی مردمی را که در آنجا زندگی می‌کنند از بین می‌برند، هر چیزی که در مسیرشان باشد تخریب می‌کنند. و برخی دیگر به عنوان تأسیسات شبکه جاسوسی کوچک شناخته می‌شوند.

نتیجه این محدودیت‌ها به این گرایش دامن می‌زند که در مورد آنچه قابل اندازه‌گیری است و نه آنچه ناشناخته ولی استراتژیک است، گزارش داده شود.



ابتدا، نقشه‌ای از داده‌های World beyond war را ارایه می‌کنیم که نشان می‌دهد آمریکا در کدام کشورها پایگاه دارد، بدون این‌که تعداد دقیق این پایگاه‌ها را در هر کشور نشان دهد. این به کاهش مقایسه‌های نادرست کمک می‌کند. وجود حتی یک پایگاه ایالات متحده در داخل یک کشور به این معنی است که این کشور پیشاپیش حاکمیت ملی خود را به ایالات متحده واگذار کرده است. و دوم، برای کامل‌تر شدن، در زیر دو نمودار (یکی برای شمال جهانی و دیگری برای جنوب جهانی) ارایه می‌کنیم که کشورهای دارای پایگاه‌های شناخته شده را مطابق با داده‌های World Beyond War ردیف می‌کند.

تصویر ۶ نشان می‌دهد که ایالات متحده حداقل دارای ۹۰۲ پایگاه نظامی خارجی است. این پایگاه‌ها اغلب در مناطق مرزی یا مناطق حومه چین متمرکز شده اند و به طور جدی حاکمیت کشورها در جنوب جهانی را تضعیف می‌کنند.

Figure 7

United States military bases in Global North countries and territories
2023

Number of bases	Country/territory
50+	Germany (171), Japan (98)
20 - 49	Italy (45), United Kingdom (25)
5 - 19	Australia (17), Belgium (12), Portugal (9), Romania (9), Norway (8), Israel (7), Netherlands (7), Greece (5), Poland (5)
1 - 4	Bulgaria (4), Iceland (3), Spain (3), Canada (2), Georgia (2), Hungary (2), Latvia (2), Slovakia (2), Cyprus (1), Denmark (1), Estonia (1), Greenland (1), Ireland (1), Kosovo (1), Luxembourg (1)
Total	445

Source: Global South Insights elaboration based on World Beyond War

پایگاه‌های نظامی خارجی ایالات متحده تنها در جنوب جهانی قرار ندارند، بلکه در شمال جهانی نیز دارای حضور قابل توجهی هستند (تصویر ۷). بیش از دو سوم از پایگاه‌های شناخته شده ایالات متحده آمریکا در دو کشور شکست خورده در جنگ جهانی دوم متمرکز شده اند: آلمان و ژاپن.

Figure 8

United States military bases in Global South countries and territories 2023	
Number of bases	Country/territory
50+	Rep. Korea (62)
20 - 49	Guam (45), Puerto Rico (34), Syria (28), Saudi Arabia (21)
5 - 19	Panama (15), Turkey (12), Philippines (11), Bahrain (10), Iraq (10), Marshall Islands (10), Bahamas (9), Belize (9), Honduras (9), Niger (9), Guatemala (8), Jordan (8), Kuwait (8), Oman (8), Pakistan (8), Egypt (7), Colombia (6), El Salvador (6), Somalia (6), Northern Mariana Islands (5), Peru (5), Qatar (5)
1 - 4	Cameroon (4), Costa Rica (4), Virgin Islands (US) (4), Argentina (3), Central African Republic (3), Chad (3), Kenya (3), Mauritania (3), Nicaragua (3), Palau (3), Thailand (3), United Arab Emirates (3), American Samoa (2), Brazil (2), Diego Garcia (2), Djibouti (2), Dominican Republic (2), Gabon (2), Ghana (2), Mali (2), Singapore (2), Suriname (2), Tunisia (2), Uganda (2), Yemen (2), Antarctica (1), Aruba (1), Ascension (1), Botswana (1), Burkina Faso (1), Burundi (1), Cambodia (1), Chile (1), Cuba (1), DR Congo (1), Indonesia (1), Netherlands Antilles (1), Samoa (1), Senegal (1), Seychelles (1), South Sudan (1), Uruguay (1), Wake Island (1)
Total	457

Source: Global South Insights elaboration based on *World Beyond War*

تصویر ۸ مکان پایگاه‌های نظامی ایالات متحده را در کشورها و قلمروهای جنوب جهانی لیست می‌کند. جمهوری کره دارای ۶۲ پایگاه نظامی دائمی ایالات متحده است.

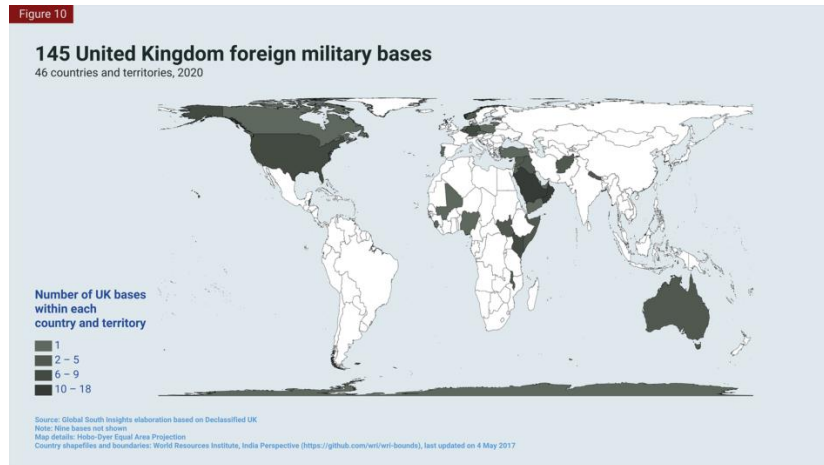
Figure 9

United States foreign military structures
Number of buildings, building area, land area, and number of bases
2023

Country/territory	Building Internal m ²	Buildings total number	Area hectares	Military Bases total number
Japan	10,339,000	12,079	41,715	76
Germany	9,135,000	12,537	2,682	93
Rep. Korea	5,631,000	5,832	12,262	62
Italy	2,011,000	2,032	945	31
Guam	1,382,000	2,807	25,322	45
United Kingdom	1,364,000	2,883	3,253	14
Kuwait	676,000	1,503	2,549	6
Qatar	661,000	663		2
Cuba	588,000	1,540	11,662	1
Turkey	478,000	817	1,356	8
Spain	419,000	889	3,802	2
Puerto Rico	411,000	794	7,042	29
Bahrain	390,000	468	83	9
Belgium	362,000	479		10
Marshall Islands	286,000	633	551	6
Greenland	220,000	197	94,306	1
Djibouti	171,000	379	459	2
Netherlands	151,000	150		5
United Arab Emirates	128,000	400	5,059	3
Portugal	114,000	170	532	6
Honduras	92,000	336		1
Singapore	86,000	120		3
Romania	70,000	179	177	4
Bahamas	62,000	179	219	6
Greece	61,000	85	41	4
Saint Helena	43,000	124	1,402	1
Australia	41,000	83	8,124	5
Bulgaria	39,000	93		2
Virgin Islands (US)	26,000	29	5,964	5
Jordan	17,000	31	3,978	1
Cyprus	16,000	38		1
Israel	13,000	19		2
American Samoa	11,000	10	2	1
Niger	11,000	45		1
Poland	11,000	20		3
Curacao	9,000	15	17	1
El Salvador	6,000	14	14	1
Northern Mariana Islands	5,000	17	6,499	10
Peru	5,000	7		1
Norway	3,000	4		1
Iceland	2,000	7	425	1
Kenya	2,000	5		1
Canada			91	1
Total	35,548,000	48,712	240,533	468

Source: Global South Insights elaboration based on the Dept. of Defense

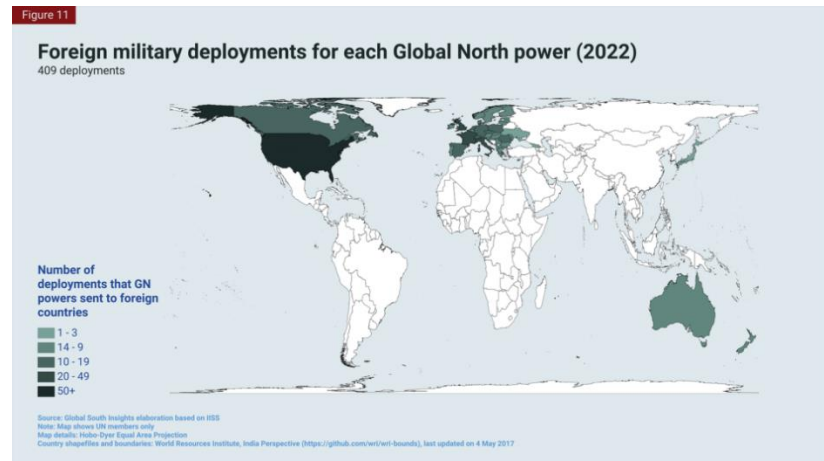
تصویر ۹ ابعاد ردّ پای ارتش ایالات متحده را نشان می‌دهد: ۳۶ میلیون مترمربع در ۴۹۰۰۰ ساختمان در ۲۴۵ هزار هکتار. با در نظر گرفتن تعداد ابنیه سه قدرت محور در بین چهار قدرت برتر قرار دارند.



حال که خوشبختانه خورشید غروب می‌کند بدون این‌که نگران امپراتوری بریتانیا باشد، تصویر ۱۰ نشان می‌دهد که شبکه پایگاه بریتانیا با تمرکز بر غرب آسیا و آفریقا هنوز چقدر بزرگ باقی مانده است.

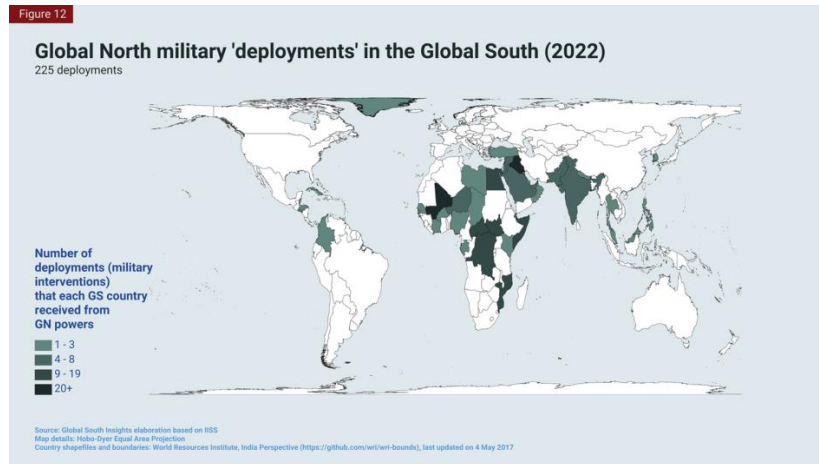
تهاجمات نظامی، مداخلات و «عملیات» ایالات متحده آمریکا و بریتانیا

کشورهای ناتو با پشتیبانی یک شبکه گسترده از پایگاه‌های خود، عملیات نظامی و مداخلات گسترده‌ای را در سراسر جهان انجام می‌دهند.



تصاویر ۱۱ و ۱۲ فقط مربوط به سال ۲۰۲۲ است. نیروهای امپریالیستی ۳۱۷ عملیات نظامی را در کشورهای جنوب جهانی و ۱۳۷ عملیات نظامی را در کشورهای شمال جهانی، در مجموع ۴۵۴ (۴۵ مورد از آن‌ها کشورهای عضو سازمان ملل نبودند) انجام دادند. کشورهای امپریالیستی که بیش‌ترین عملیات نظامی را انجام دادند، عبارتند از: ایالات متحده (۵۶)،

بریتانیا (۳۲)، فرانسه (۳۱)، ایتالیا (۲۰)، آلمان (۱۷)، اسپانیا (۱۵)، کانادا (۱۳) و هلند (۱۳).
(تصویر ۱۱)



تصویر ۱۲ نشان می‌دهد که چگونه آفریقا و غرب آسیا کماکان در مرکز توجه سیستم‌های غربی باقی مانده، و پنج کشور زیر بیش‌ترین عملیات نظامی غرب را تنها در سال ۲۰۲۲ متحمل شده‌اند: مالی (۳۱)، عراق (۳۰)، لبنان (۱۸)، جمهوری آفریقای مرکزی (۱۳) و سودان جنوبی (۱۳).

یک نگاه به جغرافیای پایگاه‌ها و عملیات ایالات متحده و بریتانیا و همین‌طور شمال جهانی، مشخص می‌کند که مرزهای کنترل پلیسی ایالات متحده در کجا قرار دارد و چگونه اورآسیا و مناطق پیرامون آن، میدان‌های نبرد عصر ما هستند.





همان‌طور که در تصویر ۱۳ و ۱۴ می‌بینیم، ایالات متحده و متحدانش در شمال جهانی، به ویژه بریتانیا، قرن‌ها به تهاجم و مداخله سرگرم بوده‌اند. از آنجا که خدمات تحقیقات کنگره (CRS) یک نشریه رسمی دولت ایالات متحده است، به عنوان منبع اولیه داده‌ها در مورد مداخلات نظامی ایالات متحده عمل می‌کند و در خدمت توصیف گسترده و طول تاریخی مداخلات نظامی ایالات متحده قرار دارد. با این حال، توجه به این نکته مهم است که CRS مأموریت‌های طبقه‌بندی شده و سری را شامل نمی‌شود و داده‌های خود را برای تمایز بین انواع مختلف مداخلات نیروهای ایالات متحده در خارج از کشور جمع‌آوری نمی‌کند. داده‌ها بر اساس ماهیت کیفی و کمی یا دامنه موارد، تنظیم نشده‌اند. موارد ذکر شده (بیش از ۴۸۰ مورد) از نظر اندازه، مدت، مجوز قانونی و اهمیت بسیار متفاوت است.

پروژه مداخله نظامی (MIP) از تعریف گسترده‌تری از مداخله نظامی استفاده می‌کند که شامل موارد ترکیبی از درگیری بین‌المللی یا درگیری بالقوه خارج از فعالیت‌های عادی زمان صلح است که در آن تهدید هدفمند، نمایش یا استفاده از نیروی نظامی از طریق کانال‌های رسمی دولت ایالات متحده علیه دولت، نمایندگان رسمی، نیروهای رسمی، اموال یا کشورهای دیگر به صراحت صورت می‌گیرد. MIP بانک داده‌های خود را هنوز منتشر نکرده است، بنابراین موارد دقیق تمام مداخلات نظامی مشخص شده هنوز در دسترس عموم قرار ندارد. از این‌رو، این گزارش تنها به داده‌های خلاصه شده از انتشارات MIP «معرفی پروژه مداخله نظامی» (۲۰۲۳) دسترسی داشت و نتوانست نقشه‌ای بر پایه MIP فراهم کند.

همان‌طور که در تصویر ۱۳ از ژوئن ۲۰۲۳ نشان داده شده است، داده‌های تأیید شده از سرویس تحقیقات کنگره ایالات متحده نشان می‌دهد که نیروهای نظامی ایالات متحده بین سال‌های ۱۷۹۸ تا ۲۰۲۳ به ۱۰۱ کشور گسیل شده‌اند. تصویر ۱۴ نشان می‌دهد که بریتانیا بین سال‌های ۱۱۶۹ تا ۲۰۱۲ به ۱۷۰ کشور و منطقه حمله نظامی کرده است.

بنا بر انتشارات MIP، ایالات متحده بین سال‌های ۱۷۷۶ تا ۲۰۱۹ بیش از ۳۹۲ مداخله نظامی در سراسر جهان انجام داده است. نیمی از این عملیات‌ها بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۹ صورت گرفته است و ۲۵ درصد از آن‌ها در دوره پس از جنگ سرد رخ داده است. سرعت مداخلات نظامی ایالات متحده از سال ۱۹۹۱ به طور قابل توجهی افزایش یافته است.

در روز جهانی زن در سال ۱۹۵۰، «کلودیا جونز»، کمونیست و مهاجر سیاه‌پوست، در تجمعی از فعالان در ایالات متحده سخنرانی کرد. در شرایطی متفاوت، ولی با همان روح، ما این گزارش را به نقل از جونز با هدف تقویت «آگاهی برای ضرورت سازماندهی سازوکار جبهه متحد حول مطالبات عاجل روز، علیه ظلم انحصاری، علیه جنگ و فاشیسم» به اشتراک می‌گذاریم.

اواخر ژانویه ۲۰۲۴ انستیتوی سه‌قاره تحقیقات بسیار جامع، با اسناد و مدارک فراوانی را در این زمینه که افول سرکردگی جهان شمالی چگونه چشم‌انداز ژئوپلیتیکی را تغییر می‌دهد، منتشر کرد. برای غنی ساختن گفتمان یورو-محور در آلمان مطالعه این جزوه را به خوانندگان توصیه می‌کنیم. با اجازه دوستانه ویجی پرآشاد، ما در اینجا بخش دوم اولوسیون امپریالیسم را منتشر می‌کنیم. متن کامل را می‌توان در <https://thetricontinental.org> مطالعه کرد.

مرحله جدید امپریالیسم

انحصار دلار و تغییر وضعیت از کشور طلبکار به کشور بدهکار در دهه ۱۹۷۰ و به دنبال آن فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰ دورانی را کلید زد که در آن ایالات متحده کوشش کرد یک نظم جهانی خودساخته یک قطبی ایجاد نماید. جهان یک قطبی نتوانست خود را تحمیل کند، زیرا کشورهایی که از طرف ایالات متحده «کشورهای شرور» خوانده شدند از تسلیم شدن به این سیستم جدید سر باز زدند. (۱)

طی ۱۵ سال گذشته پروژه آمریکایی جهان تک قطبی بسیار تضعیف شد. محدود زمانی بین «رکود بزرگ مالی» سال ۲۰۰۸ و مناقشه بین ناتو و روسیه در فوریه سال ۲۰۲۲، تحول کمی و کیفی امپریالیسم جهانی را جا انداخت.

یک سؤال مرکزی و تاریخی که مطرح می‌شود مربوط به عمق و پی‌آمدهای رقابت بین امپریالیستی است. این امر تبعات عمیق استراتژیک و سیاسی به دنبال دارد. آیا قدرت‌های امپریالیستی دیگر در مورد مسایل اساسی از آمریکا خواهند برید و یا این‌که منافع خود را تابع منافع ایالات متحده آمریکا خواهند کرد؟

امروز اسناد و مدارک نشان می‌دهند که این اختلافات دیگر استراتژیک نیست. امپریالیسم به مرحله نوینی از وجود خود رسیده که بهتر از همه می‌توان آن را **ابرامپریالیسم** تعریف کرد. ما بعداً توضیح خواهیم داد که چرا این عبارت را انتخاب کردیم.

مشخصات این مرحله نوین را می‌توان از جمله در نکات زیر برشمرد:

- چین به بزرگ‌ترین و متحرک‌ترین اقتصاد جهان رشد کرد. رشد جهان جنوبی از جهان شمالی سبقت گرفت. رشد تولید ناخالص داخلی در آسیا به مراتب بالاتر از کشورهای عضو G7 است.

- با وجود قدرت اقتصادی موجود، ایالات متحده آمریکا با رشد ناچیزی دست به گریبان است و با صعود جهان جنوبی (با چین به عنوان لکوموتیو اصلی رشد) اهمیت خود را رفته رفته از دست می‌دهد. این امر در بخش‌های کل تولید ناخالص داخلی، صنایع، تجارت، زیرساخت‌ها و ارتباط 5G تجلی پیدا می‌کند. ایالات متحده کوشش می‌کند با خشونت رشد اقتصادی چین و نقش آن را در ابتکارات جهانی، مثل بریکس ۱۰، مانع شود. ایالات متحده آمریکا جهان را به طور فزاینده‌ای به سمت حمایت‌گرایی سوق می‌دهد.

- ایالات متحده آمریکا جنگ‌های ترکیبی، از جمله تحریم‌ها (که در بین ۴ کشور ۱ کشور را دربر می‌گیرد) را به سرعت به جلو راند. ضبط ذخایر ارزی از سوی ایالات متحده (در روسیه، ونزوئلا، ایران و افغانستان) برای بسیاری از مردم در جنوب جهانی بیداری دردناکی بود. (۲)
- ایالات متحده آمریکا اکنون سلطه بر یوروآسیا را مد نظر گرفته، جایی که غرب در مقابل روسیه و چین قرار دارد، دو کشور قدرتمند با ظرفیت‌های قوی مشترک اقتصادی، فن‌آوری، نظامی، انرژی و غذایی. غیرنظامی کردن مرز طولانی بین دو کشور چین و روسیه و اعلام شراکت «نامحدود» دلایلی است بر وجود منافع مشترک دو کشور برای صلح و امنیت.
- امروز خطر جدی وجود دارد که امپریالیسم به سیاست نظامی‌گری خود ادامه دهد و به برتری نظامی خود تکیه کند تا افول نسبی اقتصادی و سیاسی خود را جبران نماید. منافع سیاسی و نظامی امپریالیست‌ها اکنون در صدر اولویت قرار دارد. خسارت‌های کوتاه مدت اقتصادی پذیرفته می‌شود. (۳) منافع سرمایه‌داران و گروه‌های منفرد جنبی است.
- سرکردگی دلار آمریکا که مالی کردن‌ها و امکانات فن‌آوری این امکان را در اختیار بخش مالی قرار می‌دهد که در یک هزارم ثانیه بیلیون‌ها دلار را جابه‌جا کند که مکانیسم‌های انباشت سرمایه و مناسبات مالکیت را تغییر داد. سرمایه‌داران اروپایی و ژاپنی سرمایه‌های خود را مثل برادران آمریکایی خود در ساختارهای مشابه سرمایه‌گذاری می‌کنند، البته زیر کنترل آن‌ها.
- ایالات متحده زیرساخت‌های هم‌اکنون موجود «قدرت نرم» خود را بر مبنای صعود یک نسل جدید و پیشرفته رسانه‌های اجتماعی و پخش ویدیو توسعه داده که زیر کنترل کامل انحصارهای آمریکایی قرار دارد و همه آن‌ها به صراحت در مجتمع نظامی- صنعتی دیجیتال ایالات متحده ادغام شده است.
- در حال حاضر تضاد بین کشورهای امپریالیستی آنتاگونیستی نیست و جنبی می‌باشد. آلمان، ژاپن، فرانسه و دیگر قدرت‌های امپریالیستی باید منافع کوتاه و میان مدت خود را تابع منافع اساسی ایالات متحده کنند. کار آن‌ها در ناتو تنظیم و هماهنگ می‌گردد. در اوراق رسمی استراتژیک گفته می‌شود که سیاست آن‌ها در مقابل چین در این هفته که ریسک و خطر را کاهش بخشد. ولی با این حال، نمایندگان مجلس آلمان در خواست منزوی کردن چین پیشنهاد کردند، گرچه این کار باعث وارد شدن خسارات سنگین به بازارهای تولیدکنندگان «آلمانی» است. (۴) و هم‌زمان با آن در داخل فشار برای نظامی‌سازی مجدد آلمان تشدید می‌شود.
- ایجاد نهادهای چندجانبه و بدیل برای مدل‌های تأمین مالی رشد و توسعه که از جنوب جهانی پیشنهاد می‌شود، شتاب پیدا می‌کند. این امر در حمایت گسترده از ابتکار کمربند و جاده و رشد علاقه به عضویت در بریکس که امروز BRICS10 نام دارد مشاهده می‌شود. تقریباً ۸۰٪ کشورهای عضو سازمان ملل، که ۶۴٪ جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و در سال ۲۰۲۲ اقتصاد آن‌ها تقریباً ۵۲٪ تولید ناخالص جهان (برابری قدرت خرید) را تشکیل می‌داد، در ابتکار کمربند و جاده شرکت دارند. (۵) کشورهای عضو بریکس ۱۰، ۴۵/۵٪ جمعیت دنیا و

۳۵/۶٪ برابری قدرت خرید آن را دربر می‌گیرد. در مقایسه با آن کشورهای G7، یعنی کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، کشور سلطنتی انگلیس و ایالات متحده آمریکا تنها ۱۰٪ جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و سهم آن‌ها در تولید ناخالص جهانی ۳۰/۴٪ است. (۶)

- جنوب جهانی اعتماد خود را به نقش رهبری کننده ایالات متحده آمریکا و اروپا در امور سیاسی، اقتصادی و اخلاقی از دست داده است. نه آمریکا، بلکه چین بود که امکان تحقق قرارداد دیپلماتیک بین عربستان سعودی و ایران را فراهم کرد. هم‌اکنون چین و روسیه بخش عمده تجارت خود با دو کشور نامبرده را با ارز محلی صورت می‌دهند. گروه بریکس ۱۰ کارگروه‌هایی را انتخاب می‌کنند که آلترناتیو‌هایی در مقابل مصرف دلار و سیستم‌های پرداختی بین‌المللی و همین‌طور احتمالاً ارز مرجع جدید جست‌وجو کنند. در رأی‌گیری در مورد قطع‌نامه سازمان ملل پیرامون آتش‌بس در نوار غزه، شمال جهانی با ۱۴ رأی در مقابل ۱۲۰ رأی مثبت شکست خورد.

- اکنون پس از ۶۰۰ سال برای اولین بار آلترناتیو اقتصادی و سیاسی متقاعدکننده‌ای در مقابل سلطه اروپاییان و شهرک‌نشینان سفید پوست‌تبار آنان پدید آمده است. اول گروه سوسیالیستی به رهبری چین و دوم تلاش‌های فزاینده برای استقلال و حاکمیت ملی، مدرنیزه کردن اقتصاد و چندجانبگی است که از جهان جنوبی سرچشمه می‌گیرد.

- با در نظر گرفتن این تغییرات، نمایندگان عمده طبقه سیاسی حاکمه ایالات متحده آمریکا در «مرکز امنیت جدید آمریکایی» CNAS که اندیشکده‌ای در واشنگتن است و هسته روشنفکری دولت آمریکا را تشکیل می‌دهد، ژئواستراتژی آمریکا را دو شکست برای روسیه و چین تعریف کرده، که بدین معنی است که جهان شمالی کنترل یورآسیا را به دست گیرد.

وسعت، سهم منابع طبیعی و زیرزمینی، قدرت نظامی، نزدیکی جغرافیایی و همین‌طور استقلال چین و روسیه در مقابل سلطه امپریالیستی، فاکتورهای کلیدی برای چشم‌اندازهای جهانی و شراکت استراتژیک هستند.

این فاکتورهای عینی به مراتب غالب‌تر از فاکتورهای ایدئولوژیک است. ایالات متحده می‌خواهد وظیفه خود را در خلع سلاح اتمی روسیه که ناتمام مانده، به پایان برساند. در واشنگتن نقشه‌هایی آماده شده که تجزیه دو کشور را به بخش‌های کوچک به عنوان کشورهای دست‌نشانده غرب، بدون استقلال و کاملاً بدون سلاح هسته‌ای، نمایش می‌دهد.

چین، روسیه، جمهوری دموکراتیک خلق کره و ایران چهار قدرت (و یا بالقوه) هسته‌ای هستند که در مرکز حمله مستقیم امپریالیسم قرار دارند. چین و روسیه مهم‌ترین هدف‌ها هستند. اولی به خاطر قدرت اقتصادی‌اش و دومی به خاطر زرادخانه هسته‌ای آن. سوریه، ونزوئلا، کوبا و بلاروس نیز به همین صورت هدف‌های مستقیم برای تغییر رژیم هستند.

جهان در دوران سخت و خطرناکی به سر می‌برد. کشورهای جنوب جهانی بسیار گوناگون و ناهمگون اند، دارای بلوک‌بندی نیستند و ایدئولوژیک عمل نمی‌کنند. آن‌ها دارای پیمان‌های نظامی نیز نیستند. برخی از آن‌ها مثل جمهوری کره و فیلیپین در حیطه نظامی ایالات متحده ادغام شدند.

ولی آنچه که دارند، تاریخ مشترک است. آن‌ها صدها سال از سوءاستفاده استعماری و نیمه‌استعماری شمال جهانی رنج بردند. ملل سفیدتر در ۵۰ سال گذشته با این کار مشغول بودند که تروری را که در حق خلق‌های تیره‌پوست جهان اعمال کرده بودند، از جمله افرادی که در درون مرزهای آن‌ها به سر می‌بردند، از صفحه تاریخ پاک کنند.

رسانه‌های غربی از تفاوت‌های بزرگ در جنوب جهانی لذت می‌برند. گروه ۷۷ و جنبش کشورهای غیرمتعهد، با این که ضعیف شده، کماکان موجود است. حرکت به سوی احساس قوی‌تر از هویت مشترک در بین کشورهای جنوب جهانی را نمی‌توان ساده گرفت. خواست استقلال ملی عمیقاً دمکراتیک است و کماکان فاکتور تعیین کننده‌ای برای بهبود شرایط زندگی اقشار مختلف خلق در جنوب جهانی یک گام ضروری در جهت سوسیالیسم است.

جنگ اول جهانی انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و به دنبال آن تأسیس اتحاد شوروی، اولین کشور کارگری کارا در جهان را کلید زد و موجی از مبارزات انقلابی استقلال‌طلبانه ملی را به راه انداخت. پایان جنگ دوم جهانی به تأسیس جمهوری دمکراتیک خلق کره (۱۹۴۸) و جمهوری خلق چین (۱۹۴۹) منجر شد که موج دیگری از مبارزات رهایی‌بخش ملی را به دنبال داشت و پیروزی‌های سوسیالیستی مهمی مثلاً در ویتنام (۱۹۵۴ و ۱۹۷۵) و کوبا (۱۹۵۹) را دربر می‌گرفت.

ما امروز در دوران انقلابی مشابهی به سر نمی‌بریم ولی با روحیه خوش‌بینی آشکار و بیداری روح برای ادامه پروژه رهایی‌بخشی ملی که در دو دوره گذشته آغاز شده ولی نیمه تمام مانده بود، روبه‌رو هستیم. سلطه سیستم نواستعماری غرب زیر سؤال رفته است. ما شاهد «تحولاتی که در ۱۰۰ سال گذشته وجود نداشت، هستیم» و در آستانه دوران تازه‌ای از تاریخ قرار داریم.

اجمالاً می‌توان گفت که ۸ تضاد اصلی در جهان وجود دارد. (۷)

- بین امپریالیسم آمریکای در حال نزع و سوسیالیسم در حال صعود به رهبری چین؛
- بین سرمایه انگلی رانت‌خواه و نیاز جوامع به رشد و توسعه زیست‌محیطی پایدار، صنایع، کشاورزی و اشتغال؛

- بین امپریالیسم زیر رهبری ایالات متحده آمریکا و لزوم عاجل حاکمیت ملی کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری جنوب جهانی؛
- بین طبقات حاکمه شمال جهانی و بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری جنوب جهانی؛
- بین طبقه حاکمه سلطه سفید G7 (و بقیه شمال جهانی) و اقشار مردمی (کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی) در بین ملل تیره پوست جنوب جهانی؛
- بین بورژوازی و طبقات فوقانی کشورهای سرمایه‌داری جنوب جهانی با اقشار مردمی جنوب جهانی؛
- بین امپریالیسم غربی و آینده سیاره و حیات بشری؛
- تضاد داخلی بین بورژوازی شمال جهانی و میلیون‌ها کارگر (فقیر و بخش‌های روزبه‌روز بزرگ‌تری از کارگران متخصص و شایسته) شمال جهانی.

همان‌طور که ما قبلاً با ارتش آغاز کردیم، در اینجا تلاش می‌کنیم فاز جدید امپریالیسم و نحوه عملکرد درونی اردوگاه امپریالیستی را تجزیه و تحلیل کرده و ترکیبات و ارتباطات جنوب جهانی را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم تضاد اصلی جهان امروزی را درک کنیم.

ثروت شمال جهانی به کمک صدها سال دزدی تاریخی و غصب خشونت‌آمیز ایجاد شده است. (۸) رکود اقتصادی و نیاز به رشد و توسعه، تاراج منابع مناطق دیگر را طلب می‌کرد. این روند بسیار زود با تجاوزات نظامی و جنگ‌های صلیبی علیه مناطق اسلامی و عرب غرب آسیا آغاز شد (۱۰۵۰ تا ۱۲۹۱).

پایان دوران گرمای قرون وسطی در اروپا (که از سال ۹۵۰ تا ۱۲۵۰ ادامه داشت) و فاجعه مرگ سیاه (۱۳۴۶-۱۳۵۳) وضعیت را به نفع دهقانان و به ضرر نجبا و اشراف‌زادگان تغییر داد و قیام‌های دهقانی در سطح اروپا و منشور جنگل‌ها (۱۲۱۷) نشانه این بود که آینده سرمایه‌داری هنوز مشخص نیست.

اکنون اروپا راه خود به سوی سرکردگی جهان را به کمک قدرت‌های دریایی نظامی شده خود آغاز کرد که در سال ۱۴۱۵ با هجوم پرتغال به «سبته» بندر بزرگی در مراکش کلید خورد، تاریخی که سرآغاز ۶۰۰ سال سلطه غرب بود. اولین قدرت استعماری اروپایی، پرتغال از سرمایه‌جنوایی‌ها استفاده کرد تا سفرهای تفحصی خود را تأمین کند و بقیه اروپا نیز در قرن ۱۵ از آن اقتباس کرد.

تسخیر خلق‌های رنگین‌پوست جهان و پس از آن سلب مالکیت زمین‌ها و تابع کردن نیروی کار آنان باعث پدید آمدن ایدئولوژی‌های نژادی شد. این قشر ایدئولوژیک هم به زیربنا و ربنای جوامع اروپایی و هم بین خلق‌هایی که تسخیر شده بودند، نفوذ کرد. در بین این

شهرک‌نشینان استعمارگر سفیدپوست، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل امروز حادثترین، بادوام‌ترین و ریشه‌دارترین تاریخ پروژه‌های نژادی-مذهبی را نمایندگی می‌کنند.

تحلیل‌های اقتصادی نشان می‌دهند که افزایش واقعی سرمایه‌گذاری‌های کاپیتالیستی در کشور متحده سلطنتی آغاز شد، هنگامی‌که سودهای ناشی از برده‌داری و تاراج کشورهای چون هندوستان، رشد تاریخی سرمایه‌گذاری‌های ثابت را میسر کرد و برای به اصطلاح انباشت اولیه سرمایه‌داری و تأمین مالی «انقلاب صنعتی» تعیین کننده بود. «اوتسا پاتنایک» طی تحقیقاتی در سال ۲۰۲۲ به این نتیجه رسید که کشور متحده سلطنتی بین سال‌های ۱۷۶۵ تا ۱۹۳۶، تقریباً ۴۵ میلیارد دلار از هندوستان خارج کرده بود. (۹) اغلب نهادهای بزرگ انگلیسی از تجارت فراتلانتیکی برده بهره بردند. زیربنای ایدئولوژیک نژادی به نوبه خود روی رشد و تکامل بعدی هم سرمایه‌داری و هم امپریالیسم، تأثیر گذارد.

طی قرن‌ها، اروپا چندین پروژه استعماری دیگر برای شهرک‌نشینان سفیدپوست خارج از هسته تاریخی خود در آمریکا و استرالیا، از جمله در کنیا، آفریقای جنوبی و زیمبابوه ایجاد کرد. «پیروزمندان» به این صورت که اسطوره terra nullius تلقین می‌کند که گویا آن‌ها در سرزمین‌های غیرمسکونی رحل اقامت افکندند، عمل نکردند، بلکه با کشتار خلق و تسخیر نظامی به ایجاد کشورهایی با اکثریت مردم سفیدپوست پرداختند. آلمان اولین کشتار خلق در قرن ۲۰ را مرتکب شد، هنگامی‌که بین سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ تقریباً ۸۰ هزار «هررو» را در نامبیا به قتل رساندند. ۵ کشور هنوز وجود دارد: ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزلند و اسرائیل که همگی از پروژه‌های بریتانیای کبیر هستند، که البته بریتانیا کشورگشایی‌های استعماری خود را در اواسط قرن ۱۶ در ایرلند آغاز کرد. نقش بریتانیای کبیر در قاره آمریکا به تأسیس ایالات متحده آمریکا انجامید. بیانیه بدنام انگلیسی بالفور (۱۹۱۷) نقش تعیین‌کننده‌ای در تأسیس اسرائیل به ضرر مستعمره وقت انگلیس، فلسطین ایفاء کرد. وظیفه صهیونیستی باید در اسرائیل سدی علیه «گله وحشی‌ها»ی آسیایی ایجاد می‌کرد. هیچ ملت دیگری مانند اسرائیل در ایالات متحده آمریکا نفوذ ندارد. ایالات متحده به دلیل وسعت و نقش خود قدرت غالب تروریسم در سطح جهان باقی می‌ماند ولی اسرائیل نقش مهمی در اعمال خشونت و بودجه نظامی بر عهده دارد. این کشور دارای سلاح هسته‌ای است که از طرف رسانه‌های غربی کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود.

ایالات متحده آمریکا از بدو تأسیس تا امروز به عنوان یک پروژه نژادی تعریف می‌شود. «دیوید ا. استانارد» در کتاب «هولوکاست آمریکایی: فتح دنیای جوان» (۱۹۹۲) تخمین می‌زند که در ۱۵۰ سال اول تسخیر آمریکا از سوی اروپاییان، تقریباً ۱۰۰ میلیون نفر از بومیان قاره در اثر فتح و پی‌آمدهای آن مانند بیماری‌ها، جنگ‌ها و به بردگی کشیدن‌ها جان خود را از دست دادند.

در سال ۱۸۶۰ تنها در ایالات متحده ۴ میلیون برده سیاه‌پوست وجود داشت. (۱۰) در سال ۲۰۲۲، ۷۲۰ هزار شهروند سیاه‌پوست در زندان‌های آمریکا در حصر بودند. ۳۸٪ زندانیان در این کشور سیاه‌پوستند، با این‌که تنها ۱۲٪ جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. تقریباً ۲۰٪ زندانیان جهان در زندان‌های ایالات متحده آمریکا به سر می‌برند، در حالی‌که تنها ۵٪ جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد. (۱۱) تقریباً ۵۰۰ سال پس از آغاز برده‌داری (اولین ورود ثبت شده یک کشتی حامل بردگان در سال ۱۵۱۹ بود)، هنوز ده‌ها هزار سیاه‌پوست در زندان‌های انفرادی به سر می‌برند، با این‌که این رویکرد از طرف سازمان ملل متحد نوعی شکنجه محسوب می‌شود. (۱۲) تازه در سال ۲۰۱۳، ایالت می‌سی‌سی‌پی رسماً سیزدهمین بند متمم را به اجراء درآورد، که برده‌داری را لغو می‌کرد و برای اولین بار روز ۶ دسامبر ۱۸۶۵ به قانون اساسی کشور الحاق شد. (۱۳) ما تنها وقتی می‌توانیم ایدئولوژی طبقه حاکمه در ایالات متحده را درک کنیم، که خصلت نژادپرستانه ساختارهای طبقاتی این کشور را بشناسیم.

بیانیه ناتو در سال ۲۰۲۳ و حمایت همگانی از کشتار خلق فلسطین توسط اسرائیل دلیل مبرهنی بر این امر است که نمی‌توان امپریالیسم را از جوانب نژادپرستانه تاریخی جدا کرد. بیش از ۶۰۰ سال اروپایی‌ها و کشورهای استعماری سفیدپوستان تلاش کردند بر کل جهان استیلا یابند و در این کار موفق شدند.

از جنگ دوم جهانی ایالات متحده کوشش کرد این سلطه را حداقل برای یک هزاره ادامه دهد. در ابتدا کلیه کشورهای عضو اردوگاه امپریالیستی سفیدپوست بودند. با شکست مطلق ژاپن در جنگ جهانی دوم و استنقاد از بمب اتمی ژاپن در اردوگاه کشورهای امپریالیستی ادغام شد و نهایتاً به آن‌چه که در آفریقای جنوبی «مقام افتخاری سفید» نامیده می‌شد، دست یافت. این کار به ویژه به این دلیل امکان‌پذیر شد، زیرا ژاپن پیش از آن یک قدرت فاشیستی بود که کشورگشایی امپریالیستی خود را همین‌طور با رویکردهای نژادپرستانه مربوط می‌کرد.

امپریالیسم همین‌طور دارای پایه و اساس نژادپرستانه - پدرسالارانه است که نتیجه تقسیم کار بین زن و مرد، کنترل توان تولید مثل زنان و استثمار کار بدون اجرت زنان را در چارچوب مستعمره کردن غربی به عنوان پیش‌شرط برای گسترش بین‌المللی انباشت سرمایه، متحول کرد. (۱۴) از آن زمان تاکنون تابعیت جنسیتی خاص و خشونت در ابعاد وسیعی در جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها انجام می‌شود، از به بردگی کشیدن جنسی ده‌ها هزار «زنان آسایشگر» در طول اشغال نظامی چین و اندونزی به دست نظامیان ژاپنی گرفته تا استثمار جنسی اخیر در پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در فیلیپین. (۱۵)

تصادفی نیست که ایالات متحده آمریکا در ۷ مقوله از ۸ مقوله خشونت تاریخی به ثبت رسیده است. این روند تازه در اولین سال‌های دهه ۱۸۹۰ با رشد و تکامل امپریالیسم مدرن آغاز نشد. آن‌را می‌توان تا سال ۱۴۹۲، هنگامی‌که اولین اروپایی‌ها وارد قاره آمریکا شدند دنبال کرد.

در اکتبر ۲۰۲۳ از ۱۹۳ عضو سازمان ملل متحد تنها ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علیه پایان بخشیدن به محاصره غیرقانونی کوبای قهرمان رأی دادند. هنگامی‌که در ۱۶ اکتبر ۲۰۲۳ اولین طرح قطع‌نامه که خواستار آتش‌بس در نوار غزه بود در بین نمایندگان پخش شد، در ابتدا هیچ‌یک از نمایندگان سفیدپوست مجلس آمریکا آن‌را امضاء نکردند. (۱۶) رابطه‌ای بین تاجر برده در غرب آفریقا با قاتلین خلق در اسرائیل و آمریکا در فلسطین وجود دارد.

تاریخ و تعریف «امپریالیسم»

سابقه تاریخی

سابقه تاریخی امپریالیسم مدرن با شروع گسترش دریایی اروپا از سال ۱۴۱۵ آغاز می‌گردد. آفریقا اولین قربانی این روند بود و بعد نوبت مستعمره‌سازی آمریکا و سپس کشتار توده‌ای میلیون‌ها مردم بومی بود که به وابستگی سریع اروپا (و مستعمرات آن) به سرمایه خونین ناشی از ۴۰۰ سال به بردگی کشیدن انسان‌ها انجامید.

وجود بریتانیای کبیر به عنوان یک قدرت مدرن، با وابستگی خفاش‌گونه به خون بردگان و کارگران کلنی‌ها آغاز شد. انگلیسی‌ها مسؤول میلیون‌ها قربانی در تجارت فراتلانتیکی برده و در کشورگشایی‌های استعماری خود بودند. کار بردگی در آمریکا و همین‌طور تصاحب بخش بزرگی از مازاد مستعمرات اسپانیا و پرتغال از سوی انگلیس، مخلفات «ویژه» به اصطلاح انباشت اولیه سرمایه را، عبارتی که مارکس در کتاب سرمایه به کار برده، ارایه نمود. (۱۷)

امپریالیسم آمریکا نه تنها به عنوان یک پروژه نژادپرستانه پا به عرصه وجود نهاد، بلکه همین‌طور یک راه رشد سرمایه‌داری منحصر به فردی را دنبال نمود که مؤلفه‌های زیر را دربر می‌گرفت:

- یک شکل سرمایه‌داری بسیار سودآور برده‌داری
- کشوری که در منطقه بسیار وسیعی بدون بازمانده‌های فئودالیسم خود را گسترش داد.

- تنها کشور امپریالیستی بزرگی که از طرف امپریالیست‌های دیگر مورد حمله نظامی قرار نگرفت.
- یک قدرت امپراتوری که پس از تقسیم جهان از سوی اروپا، به وجود آمد.
- یک قدرت نامحدود که از سوی دکترین مونرو (۱۸۲۳) و همین‌طور تقدیر آشکار و استثنایی بودن ایالات متحده خود را تعریف می‌کرد.

از بدو حیات صنایع مدرن، سیستم جهانی سرمایه‌داری به طور متوالی از دو دوره برتری فقط یک قدرت سرمایه‌داری تشکیل می‌شد. اول از طرف کشور پادشاهی متحده و سپس ایالات متحده آمریکا. از نیمه دوم قرن ۱۸ تا آغاز جنگ دوم جهانی بریتانیای کبیر نیروی غالب در امور مالی بین‌المللی محسوب می‌شد. در واقع هنگامی‌که بریتانیا قابلیت تبدیل پوند به طلا را لغو کرد و در سال ۱۹۳۱ به استاندارد طلا/پوند خاتمه داد، این برتری فروپاشید. در حقیقت برتری ایالات متحده از جنگ اول جهانی مشهود بود. به رسمیت شناختن برتری ایالات متحده در سال ۱۹۴۵، هنگامی‌که اروپا دیگر ویران شده بود، آغاز گردید. لذا هسته اصلی سیستم امپریالیستی چیزی است که می‌توان آن را پروژه آنگلوآمریکایی نامید.

حجم اقتصاد آمریکا در دهه ۱۸۷۰ از حجم اقتصاد انگلیس بیشتر بود ولی تولید ناخالص سرانه این کشور تا قرن ۲۰ به سطح بریتانیا نرسید. تا سال ۱۹۱۳ اقتصاد آمریکا نسبت به تولید ناخالص سرانه انگلیس دوبرابر شده بود. (۱۸) البته سرکردگی ایالات متحده تازه در سال ۱۹۴۵ به طور کامل و رسمی جا افتاد (با آمریکایی که ۵ برابر بزرگ‌تر از پادشاهی متحده). در این زمان ایالات متحده آمریکا بیش از نیمی از محصولات جهانی را تولید می‌کرد.

تاریخ

اثر ولادیمیر ایلیچ لنین، امپریالیسم، بالاترین مرحله از سرمایه‌داری (۱۹۱۶) که بسیار زیاد به کتاب «رودلف هیلفردینگ» که در سال ۱۹۱۰ نوشته شده بود تکیه می‌کرد، صعود سرمایه مالی را در دوره آخر قرن ۱۹، گذار از سرمایه‌داری لیبرال کلاسیک به امپریالیسم مالی محور تعریف می‌کرد. (۱۹) افزایش ترکیبات ارگانیک سرمایه به این معنی است که برای گسترش تولید، روزبه‌روز سرمایه بیش‌تری ضروریست. این مسأله خارج از توان اغلب سرمایه‌داران منفرد در رقابت‌های کلاسیک بود و به ایجاد اولیگوپول و مونوپول انجامید که سیستم مالی را طبق نیازهای خود شکل می‌بخشید.

به موازات آن تحول فن‌آوری صورت گرفت. گذار از قدرت بخار به الکتریسته در دهه ۱۸۹۰ جهش بزرگ نیروهای مولده و تولید کارخانه‌ای را به همراه آورد: بهره‌وری بالاتر انرژی، تلاش

و کوشش کمتر برای تعمیر و نگهداری، غیرمتمرکز بودن، طراحی جدید برای سالن‌های کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، تولید توده‌ای و افزایش عظیم در تقسیم و اجتماعی کردن کار. این تحول سریع نیروهای مولده با کشف ترانزیستور و سپس رایانه تکرار شد.

لنین ۵ خصلت این دوره جدید را مشخص کرد:

۱. صعود سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی،
۲. تمرکز تولید و همین‌طور انحصارات،
۳. صدور سرمایه،
۴. صعود کارتل‌های انحصاری که جهان را بین خود «تقسیم» می‌کنند و
۵. تکمیل تقسیم کل جهان بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری، هم‌گام با تشدید مناقشات بین کشورهای امپریالیستی.

این روند به این معنی است که آخرین و بالاترین مرحله نوین از سرمایه‌داری، یعنی مرحله امپریالیسم مدرن آغاز شده است. مرحله دیگری از سرمایه‌داری وجود نخواهد داشت، (زیرا سیستمی که در آن رقابت وجود نداشته باشد دیگر سرمایه‌داری نیست.)

کتاب لنین در آستانه انقلاب شوروی نوشته شد. با تأسیس اتحاد شوروی مناقشه بین کار و سرمایه از نظر کیفی متحول شد و دیگر تنها تضاد داخلی در درون کشورها نبود، بلکه در عین حال تضاد بین کشورها با پایه‌های طبقاتی مختلف را نیز دربر می‌گرفت.

امپریالیسم مدرن میراث کامل تاریخ سلطه و استثمار جهان به دست پروژه اروپایی است. لنین بهره مضاعف را، که حاصل امپریالیسم مدرن است، «بهره مازاد، بیش از بهره سرمایه‌داری نرمال که در سراسر جهان متداول است»، تعریف می‌کند. (۲۰)

پس از جنگ اول جهانی با بحران جهانی اقتصاد (۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹)، پس از این‌که برخی از قدرت‌های امپریالیستی اقتصاد خود را به کمک گمرگ و اتخاذ دیگر محدودیت‌ها از دیگران جدا ساختند، شکاف‌های بین‌المللی سرمایه‌داری مجدداً تشدید شد. قبل از پایان جنگ دوم جهانی در ژوئیه سال ۱۹۴۴، در برتون وودز نظم نوین سیستم مالی جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا پذیرفته شد. با قابلیت تعویض مهم‌ترین ارزهای جهان با دلار و دلار با طلا، سلطه نوین «طلای سبز» آغاز گردید. برای تضمین تبدیل و تثبیت مقررات، صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی برای توسعه و احیاء که بعدها بانک جهانی نام گرفت، تأسیس شد. این دو نهاد از آن زمان مهم‌ترین ستون‌های سلطه ایالات متحده در جنوب جهانی است.

پس از جنگ دوم جهانی

در سال ۱۹۴۵ ایالات متحده آمریکا در بین قدرتهای سرمایه‌داری به پیروزی تعیین کننده‌ای دست یافت و دلار سلطه خود را آغاز کرد. سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۱، فاز گسترش امپریالیسم آمریکا بود. ایالات متحده در این مدت با خسارت‌های سیاسی عظیمی از جمله تأسیس نوین یک سلسله پروژه‌های سوسیالیستی روبه‌رو شد. آمریکا پس از جنگ دوم جهانی با تکیه به قدرت تولید برتر خود دست به تحول رادیکال سیستم سرمایه‌داری جهانی زد. آن‌ها گمرک و دیگر اقدامات حمایت‌گرایانه‌ای را که مانعی برای پیشرفت خود نمی‌دیدند، اعمال کردند (البته یارانه‌هایی را که برای شرکت‌های سرمایه‌داری خود مطلوب بود، برقرار نگاه داشتند).

سازمان «جهانی شده» سرمایه‌داری جهانی پس از جنگ دوم با ساختارهای بین‌المللی آن قبل از سال ۱۹۴۵ کاملاً متفاوت بود. رشد و توسعه نیروهای مولده در این سیستم نسبت به دوران امپراتوری‌های استعماری گذشته، به مراتب سریع‌تر بود. در قرن ۱۹ و قرن ۲۰ زیر لوای تجارت آزاد به قول مارکس در مورد بریتانیای کبیر، همیشه انحصار وجود داشت. ایالات متحده آمریکا این سلطه را با انحصارهای امپریالیستی که از سوی یک دستگاه نظامی بین‌المللی مراقبت می‌شد، بیش‌تر گسترش داد.

ناتو که در سال ۱۹۴۹ تأسیس شد در واقع در ابتدا سه هدف را دنبال می‌کرد: اول، از گسترش شیخ هولناک کمونیستی در غرب اروپا جلوگیری کند؛ دوم، تبعیت نظامی دیگر امپریالیست‌ها از ایالات متحده را تضمین کند و سوم، یک بلوک نظامی ایجاد کند تا کشورهای بلوک سوسیالیستی را محدود ساخته و نهایتاً سرنگون کند.

آمریکا همین‌طور به اهلی کردن خبرگان اروپا پرداخت و حمایت آن‌ها از پروژه آتلانتیک شمالی را به وسیله ادغام اقتصادی و ایجاد وابستگی (که در «مارشال پلان» از سال ۱۹۴۸ تجلی یافت) و همین‌طور تبعیت سیاسی آن‌ها را مثلاً از طریق نهادهایی چون همایش بیلدربرگ که از سال ۱۹۴۵ آغاز شد، طلب کرد. (۲۱)

ایالات متحده آمریکا در جهان استعماری سه هدف را دنبال می‌کرد.

اول، نابودی کامل کنترل اروپایی و هم‌چنین از سر راه برداشتن موانع برای منافع اقتصادی آمریکا.

دوم، ممانعت از هم‌ترازی با اردوگاه سوسیالیسم و

سوم، سرکوب و نابودی کلیه پروژه‌های انقلابی ملهم از ایده‌های کمونیستی.

گذشته از چند مورد استثنایی چون کوبا و یا فلیپین، ایالات متحده هرگز این هدف را دنبال نمی‌کرد و یا آرزو نداشت که کلیه طیف‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را در سطح محلی کشورهای جهان سوم نامیده می‌شدند، زیر تسلط خویش داشته باشد و یا مدیریت کند. با استفاده از قدرت نظامی، عملیات مخفی، انگیزه‌های اقتصادی و «قدرت نرم» ایالات متحده سیاست کاربردی نواستعماری را تکامل بخشید: این کشورها اسماً مستقل ولی تقریباً به طور کامل از نظر اقتصادی وابسته بودند. اولین نهادی که پس از جنگ دوم جهانی مسؤول ادغام اروپا در پروژه سرکردگی بود، بانک بین‌المللی برای بازسازی و توسعه IBRD نام داشت، که پس از کلید خوردن «مارشال پلان» کار خود را روی جنوب جهانی متمرکز کرد.

نولیبرالیسم

فاز بعدی امپریالیسم عموماً نولیبرالیسم نامیده می‌شود که در واکنش به رکود اقتصادی که در دهه ۱۹۶۰ پدید آمد و به دنبال بحران ۱۹۷۴ تشدید شد و همین‌طور تهدید سیاسی ناشی از پروژه‌های چپ جهان سوم صورت گرفت. (۲۲) نولیبرالیسم در ابتدا اول به وسیله شیلی (۱۹۷۳) و سپس در آرژانتین (۱۹۷۶) به دست Chicago Boys، شاگردان «میلتون فریدمان» مورد آزمایش قرار گرفت. هر دو، به کمک کودتاهای خونین به اجراء درآمدند که ده‌ها هزار قربانی به جای گذاشت تا به کمک ایالات متحده آمریکا حمایت از پروژه‌های چپ ریشه‌کن گردد. انتخاب مارگارت تاچر (۱۹۷۹) در کشور سلطنتی متحده و رونالد ریگان (۱۹۸۰) در ایالات متحده راه را برای صعود نولیبرالیسم در سطح جهان گشود.

از دید امروز ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۱ به یک کشور بدهکار تبدیل شد. فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ امکان بازتاب امپریالیستی آشکارتری را برای ایالات متحده به ویژه در زمینه نظامی به وجود آورد. مهم‌ترین علایم مشخص نولیبرالیسم عبارت است از:

- جهان شاهد جهانی شدن اقتصاد و مالی شدن سرمایه‌داری انحصاری شد و طی آن امتیازاتی را که ایالات متحده آمریکا برای انحصارهای مالی ابرامپریالیستی فراهم کرد، به دوری دلار از استاندارد طلا کمک کرد.
- آمریکا حق خود بر مالکیت معنوی را در سطح جهان گسترش داد و از این طریق به انحصارهای دایمی در سطح جهان دست پیدا کرد. اقتصاد با محصولات مادی جای خود را به اقتصاد مجازی شده داد و بخش‌های وسیعی از تولید کوچک بدون ملاحظه نابود گردید.

- صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، اقتصاد تضییعی پیگیری را که جنوب جهانی را فقیر کرده و بدهی‌های سنگینی به آن تحمیل می‌نماید، دنبال می‌کنند. این بدهی‌ها می‌تواند تنها با صدور محصولاتی بازپرداخت شود که شمال جهانی آن‌را با دلار خریداری می‌کند. بانک جهانی بیش از هر بانک دیگری می‌تواند سیاست‌های اقتصادی کشورهای بدهکار را کنترل و تعیین کند که دولت‌ها را تعدیل می‌کند و ارزش ارز محلی را کاهش می‌دهد تا سلطه دلار را تثبیت نماید. خصوصی‌سازی و محدود کردن بخش دولتی و کنار کشیدن دولت از اقتصاد و اجتماع (به ویژه در جنوب جهانی) و بی‌ثباتی و ناپایداری فزاینده کار خواسته‌های مرکزی سیاست‌های این دو نهاد بود. این روند فقر و نابرابری مثلاً تشدید کار باروری بدون مزد زنان را گسترش داد. (۲۳)
- تفکیک تولید کارخانه‌ای از زنجیره تأمین (که با تحولات فن‌آوری عظیم و قیمت سوبسید شده نفت در ایالات متحده حمایت می‌شد)، نهایتاً نه تنها به افزایش تولید انجامید، بلکه به ضرر طبقه کارگر، امتیازات عظیمی برای سرمایه جهانی و کنسرن‌های چندملیتی آن‌ها به همراه داشت. سرمایه خیلی ساده می‌توانست بخش‌هایی از تولید را بین کشورهای مختلف و ضعیف جهان جنوبی جابه‌جا کند، در نتیجه کشورهایی که بعدها صنعتی شده بودند مانند برزیل و یا آفریقای جنوبی با صنعت‌زدایی روبه‌رو شدند. سوسیالیسم و وسعت سرزمین بود که چین را از روبه‌رو شدن با این سرنوشت نجات داد.
- در این بین تولید جای خود را به سرمایه مالی سوداگر واگذار کرد. تعدیل قوی بازارهای مالی در سطح جهان و همین‌طور انقلاب در فن‌آوری ارتباطی، جریان عظیم سرمایه‌های مالی سفته‌باز را در لحظه ممکن ساخت.
- شکل مترقی‌تری از تولید و چرخش انحصاری در بخش‌های مختلف اقتصاد آشکار شد. به ویژه با صعود سرمایه انحصاری دیجیتال تعداد کمی از مونوپول‌ها و اولیگوپول‌ها مانند گوگل در جهان (به استثنای چین، روسیه، ایران، جمهوری دموکراتیک خلق کره، کوبا و برخی دیگر) غالب شدند.
- دولت سرکوبگر رفته رفته افزایش یافت، نابرابری رشد کرد و پوپولیسم نوفاشیستی گسترش پیدا کرد.
- صعود فرهنگی، سیاسی و سرکردگی سیاست خارجی غرب به کمک حضور همه‌جانبه و وضعیت انحصاری اقتصادی فن‌آوری آمریکایی از جمله گوگل، فیس‌بوک، واتس‌آپ، اینستاگرام و توئیتر مقدور شد. (۲۴)

وقتی که ایالات متحده آمریکا استاندارد طلا را به کنار گذاشت، «مایکل هادسون» در اثر خود «ابرامپریالیسم» (۱۹۷۲) شکست بزرگ بقیه جهان را تعریف کرد. (۲۵) ایالات متحده آمریکا بانک‌های مرکزی دیگر را مجبور کرد به جای این‌که برای تثبیت ارز خود طلا خریداری کنند، مازاد دلار خود را صرف خرید اوراق قرضه ملی آمریکا نمایند. از این طریق آمریکا توانست

بقیه جهان را مجبور کند که بدهی‌های این کشور را که در اثر جنگ علیه مردم ویتنام ایجاد شده بود، بپردازد. ایالات متحده آمریکا یک کشور بدهکار شد ولی توانست بدهی‌های خود را به کمک ابزار مجتمع دلار - وال استریت به جهان منتقل کند.

فن آوری و قدرت نرم

این روند با تغییرات عظیم فن آوری و رشد و توسعه نیروهای مولده همراه بود. مثلاً در رابطه با نیمه‌رسانا، از سال ۱۹۵۴ که اولین ترانزیستور سلیسی به کار گرفته شد تا ژوئن ۲۰۲۳ که Apple M2 Ultra Chip با ۱۳۴ میلیارد ترانزیستور تولید گردید، تراکم ترانزیستورها ۱۰۰ میلیارد برابر شد. (۲۶)

قدرت بخش فن آوری ایالات متحده از یک طرف به خاطر اهمیت پیشرفت فن آوری برای مجتمع صنعتی/نظامی و از طرف دیگر به خاطر برتری ایالات متحده آمریکا در تجارت جهانی که مقدور می‌ساخت زور بازوی تجارتی خود را به نمایش بگذارد، موقعیت مرکزی «سیلیکون ولی» را تقویت کرد. در نتیجه «سیلیکون ولی» هم توانمندساز و هم ذینفع وظایف سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا شده است.

ماهیت زیربنای به اصطلاح «اثر شبکه‌ای» در بسیاری از بخش‌های فن آوری، ایجاد سریع مونوپول‌ها و اولیگوپول‌ها را مقدور ساخت.

مانند مرکز ارتباطات در صد سال پیش شرکتی مانند گوگل همین‌که سهم مشخصی از بازار را به دست آورد و آن‌را به پول تبدیل کرد، به یک اولیگوپول تبدیل شد. فن آوری‌هایی چون Cloud Computing مقدور ساخت تا «آمازون» از یک خرده فروش انحصاری به چالشگر گوگل و مایکروسافت تبدیل شود.

مفهوم «قدرت نرم» در اواخر دهه ۱۹۸۰ از سوی «ژوزف نای» Joseph Nye مطرح شد ولی این فقط برجستگی برای گسترش جوانب طرح‌های گرامشی در مورد امپریالیسم آمریکا بود. «صنایع» زیر از جمله فرهنگ، اطلاعات، سرگرمی، نهادهای عام المنفعه غیردولتی، علم و دانش و اندیشکده‌ها، بخش‌هایی از سرکردگی جهانی ایالات متحده آمریکا را تشکیل می‌دهد. همه این‌ها به یک صنعت مرکزی شده ارتباطی تکیه دارند که کابل‌های زیردریایی نوری، مراکز عظیم داده‌ها، شرکت‌های ارتباطی دیجیتال مانند توئیتر، فیس بوک و گوگل را دربر می‌گیرد.

در سده گذشته تقریباً ۵ فاز فن آوری ارتباطی وجود داشت:

۱. رسانه همگانی رادیو، تلفن و فیلم‌های «ناطق» (۱۹۲۰-۱۹۵۰)
۲. تلویزیون و صعود تبلیغات «خیابان مدیسون» (۱۹۵۰-۱۹۷۰)
۳. انقلاب دیجیتال، رشد گسترده اینترنت (که در سال ۱۹۶۰ به عنوان یک پروژه نظامی در ایالات متحده آمریکا شروع به کار کرد) (۱۹۸۰-۲۰۰۰)
۴. رسانه‌های اجتماعی و متحرک نسل اول (۲۰۰۰-۲۰۰۵)
۵. دستگاه‌های موبایل همه جا حاضر، دستگاه‌های هوشمند، خدمات رسانه‌ای برفراز اینترنت OTT مثل نت‌فلیکس، آمازون پرایم، دیسنی پلاس، CGI، Augmented und Virtual Reality و به زودی رسانه‌های هوش مصنوعی‌محور (۲۰۰۵- تا امروز)

هر یک از این ۵ فاز فن‌آوری زیر نگاه هوشیار ارتش ایالات متحده آمریکا و سازمان‌های جاسوسی، تجارتي و سپس به اسلحه تبدیل شد. هالیوود به خاطر این ارتباطات بسیار بدنام است. ظرفیت و توان نسل پنجم فن‌آوری از نظر کمی و کیفی جهش عظیمی است. تکنولوژی ایالات متحده آمریکا و شرکت‌های رسانه‌ای به نمایندگی از سرگردگی ایالات متحده اکنون بسیار مؤثر بخش عظیمی از نغمه‌هایی را که جوانان جنوب جهانی می‌شنوند، کنترل می‌کنند. در حالی‌که شاید X که عمدتاً فضایی برای پیچ طبقات بود در حال زوال است، فیس‌بوک و اینستاگرام و خدمات استریمینگ مانند نت‌فلیکس به زندگی میلیاردی انسان از طبقه کارگر نفوذ می‌کند.

هندوستان را در نظر بگیریم. در ده ماه اول سال ۲۰۲۳ در هند ۵۱۰ میلیون کاربر منفرد اینترنتی وجود داشت که با ۲,۹ بلیون بازدید، ۳۷۱ میلیارد ساعت وقت صرف کردند.

۱۰۵ میلیارد ساعت صرف رسانه‌های اجتماعی، ۷۴ میلیارد ساعت صرف سرگرمی، ۱۰,۵ میلیارد ساعت صرف اخبار، ۱۰ میلیارد ساعت صرف خرده‌فروشی، ۱۲,۸ میلیارد ساعت برای متفرقه (عمدتاً مالی) صرف شد. در اکتبر ۲۰۲۳ جوانان ۱۸ تا ۲۴ ساله به طور متوسط ۹۴۰ دقیقه در اینستاگرام، ۷۰۸ دقیقه در یوتیوب، ۳۸۷ دقیقه در فیس‌بوک و ۱۱۷ دقیقه در ایکس وقت صرف کردند. و زمان صرف شده در فیس‌بوک، اینستاگرام و ایکس بیش از دوبرابر شده است و این امر در مورد کلیه سنین صدق می‌کند. در اکتبر ۲۰۲۳ سرویس‌های پخش ویدیویی زیر دارای این تعداد بیننده بود:

- دیسنی: ۱۷۰ میلیون
- MX-Playe (یک شرکت هندی) ۹۹ میلیون
- Jio Cinema (Reliance, Paramount, Murdoch) ۹۲ میلیون

و بقیه مانند ZEE5,Netflix, Sony با وجود رشد بالیوود، هالیوود هنوز در هندوستان حضور دارد. (۲۷)

رسانه‌های غربی در سطح جهان چهار نوع سانسور را به کار می‌گیرند:

۱. Shadow Banning و یا Ghosting (ظلم فرهنگی به بینندگان)،
۲. لیست‌های سفید و سیاه (اولویت بخشیدن به محتواهای مطلوب، کاهش ارزش و یا محو محتواهای نامطلوب)،
۳. دستکاری‌های نامرئی آگوریتمی خصوصی و
۴. حتی اکنون پاک کردن مستقیم و ممانعت از پخش مطالب و یا اخراج کاربران.

تخمیناً ۷۳٪ ترافیک اینترنتی از طرف به اصطلاح «Bad Bots» (ربات‌های بد) از جمله حساب‌های کاربری جعلی که به ویژه به وسیله دولت ایالات متحده آمریکا و اسرائیل کنترل می‌شود، صورت می‌گیرد. (۲۸) بیش از نیمی از این ترافیک از تکنیک‌های دور زدن استفاده می‌کند تا رفتار انسانی را تقلید کند. این تکنیک‌ها به طور سیستماتیک برای یک سلسله از سازوکارهای قدرت نرم ایالات متحده آمریکا از جمله در انتخابات و سنجش وضع و روحیه مردم به کار گرفته می‌شود.

فاینانشل تایمز که «برتری فرهنگی ایالات متحده» را تعیین می‌کند، نگرانی خود از جانب امپراتوری این‌چنین بیان می‌کند: «حفظ گستردگی عظیم فرهنگی، بالشتک بسیار خوبی برای یک ابرقدرت پس از رسیدن به اوج تکامل است. اما پس از آن نباید به خواب رفت.» (۲۹)

ولی درجه کنترل دقیق هر تلفن منفرد، هر خبر و یا هر فشردن کلید از سوی سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده منجر به این می‌شود که جهان جنوبی با خطرات زیادی روبه‌رو باشد. استقلال و حاکمیت دیجیتال توجه جدی را طلب می‌کند و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

سرمایه تخیلی

کارل مارکس در جلد سوم سرمایه صعود سرمایه تخیلی را به نقد کشید. (۳۰) بنا بر گزارش بانک تسویه پرداخت بین‌المللی چنین برمی‌آید که ارزش اسمی کل مشتقات موجود (سه نوع مشتق عبارت است از بهره، ارز خارجی و سهام) در پایان ژوئن ۲۰۲۳ به ۷۱۵ بیلیون دلار، یعنی بیش‌تر از چهار برابر تولید ناخالص سرانه در سرتاسر جهان و بیش از هفت برابر تولید ناخالص ارز فعلی رسید که افزایشی معادل ۱۶٪ طی شش ماه بود. (۳۱) ارزش بازار ناخالص این مشتقات برابر با ۲۰ بیلیون دلار بود.

هچ فوندهایی چون Bridgewater Associated و یا شرکت‌های خصوصی با سرمایه سهام مانند بلاک‌راک در این سفته‌بازی‌های کلان شرکت دارند. یک مقایسه که برای توضیح مشتقات به کار گرفته می‌شود، می‌گوید: وقتی شما در مقابل دو آیینی ایستاده اید که کمی با یکدیگر زاویه دارند، می‌توانید یک سلسله طولانی از تصاویر خود را شاهد باشید. شما واقعی می‌مانید اما تصاویر فرّارند.

در حالی که سرمایه تخیلی است، نتایج واقعی هستند. سلب مالکیت محصولات طبیعی و شرکت‌های جنوب جهانی امروزه به حجم بیلیون‌ها دلار با سرعتی حدود یک هزارم ثانیه صورت می‌گیرد. (۳۲)

۲۰۰۸-۲۰۲۲: یک گذار

شکست اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ در سرمایه آمریکایی احساس اعتمادی بی‌پایان به امپریالیسم به وجود آورد. اکنون آن‌ها می‌توانستند بازارهای اتحاد جماهیر شوروی سابق را سلب مالکیت کنند و احساس می‌کردند که دعوت «تقدیر آشکار» را اجابت می‌کنند. ایده «پایان تاریخ» و پدید آمدن احساس جهان تک‌قطبی تفکر انجمن روابط خارجی و نهادهای استراتژیک دیگر آمریکایی را تسخیر کرد.

با در نظر گرفتن کاهش نرخ تولید سرمایه در اقتصاد کشورها و مالی شدن و حقوق مالکیت‌های معنوی توسعه و گسترش انحصارها را تقویت می‌کرد، بخش بزرگی از سرمایه از سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی حذر کرد و روزه‌روز بیشتر به دنبال سودآوری کوتاه‌مدت بود که آن‌را بیشتر به سوداگری سوق می‌داد.

بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ که ما آن‌را آغاز سومین بحران بزرگ اقتصاد جهانی می‌نامیم، به این معنی بود که ابزار تاکنون موجود برای مقابله با رکود به طور فزاینده‌ای بی‌اثر است. عدم حساسیت چین در مقابل این بحران زنگ‌های خطر را در شمال جهانی به صدا درآورد. ۱۴ سال پس از آن، سال‌های گذار بود که ناقوس پایان فاز نولیبرال را به صدا درآورد. از آغاز دهه ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ تغییرات عظیمی صورت گرفت. برخی تثبیت سرمایه را شتاب بخشید و برخی دیگر آغاز بحران حیاتی سرمایه را علامت داد.

۱- مهم‌ترین تغییر منفرد، صعود چین به مقام بزرگ‌ترین اقتصاد جهان نسبت به برابری قدرت خرید بود.

۲- جنوب جهانی نسبت به برابری قدرت خرید از ۴۰٪ تولید ناخالص به ۶۰٪ رسید.

- ۳- سومین بحران اقتصادی جهانی به کاهش نرخ رشد تولید ناخالص انجامید. تا سال ۲۰۲۲ نرخ رشد ۱۰ ساله سرانه در اروپا کمتر از ۱٪ و در ایالات متحده آمریکا ۱,۵٪ بود.
- ۴- سرمایه اروپایی و ژاپنی «ملی‌زدایی» شد که به دنبال تغییرات سریع در بازارهای سرمایه شتاب گرفت. آن‌ها هم‌اکنون کاملاً ادغام شده و وابسته به ایالات متحده اند و در مسایل اساسی مقهور این کشور می‌باشند.
- ۵- چین به عنوان یک پروژه سوسیالیستی تثبیت شد و امید غرب به ظهور یک «گارباجف چینی» با شکست کامل روبه‌رو گردید.
- ۶- کشورهای عضو ناتو به تعداد تجاوزات نظامی خود افزودند ولی با یک سلسله از شکست‌ها مثلاً در افغانستان، عراق و تا حدی در سوریه روبه‌رو شدند.
- ۷- تصمیم ایالات متحده برای گسترش ناتو به شرق اروپا و تبدیل اوکراین به عنوان مباشر در مرکز تلاش‌ها برای کنترل روسیه به درگیری نظامی بااهمیتی بین قدرت‌های اتمی منجر شد.
- ۸- ایالات متحده که خود را با یک سرکردگی اقتصادی و سیاسی روبه‌رو می‌دید، رفته رفته استفاده از تحریم‌ها، مجازات‌ها، مالیات و گمرک و ضبط ذخایر ارزی را به شدت گسترش بخشید.
- ۹- ایالات متحده آمریکا برای متوقف ساختن پیشرفت‌های فن‌آوری چین، گمرک و سیاست‌های حمایت‌گرایی را به کار گرفت و یک حمله واقعی قدرت نرم به چین را آغاز کرد و بدین سان مسبب آغاز جنگ سرد نوینی شد.
- ۱۰- نمایندگان مهمی از طبقه حاکمه آمریکا علناً از امکان استفاده از سرکردگی نظامی کشور برای متوقف ساختن چین سخن می‌گویند. از آنجا که آن‌ها روسیه را نیز «از دست داده اند» (حداقل تا وقتی که پوتین بر سر قدرت است)، خود را روی برنامه‌ریزی چگونگی تحقق مسؤولیت تاریخی خود، متمرکز کرده اند.
- ۱۱- یک بار برای همیشه به زانو درآوردن اورآسیا، خلع سلاح اتمی و امکان تکه‌تکه کردن روسیه و همین‌طور چین را به دنبال خواهد داشت.

مرحله‌سازی امپریالیسم

- امپریالیسم در ۱۰۰ سال اخیر تغییر یافته است. ما می‌توانیم برخی از دوره‌های کلیدی را بسیار کلی مانند زیر تعریف کنیم:
- ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۶: صعود امپریالیسم نوین.
 - ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۹: تأسیس اتحاد شوروی، سقوط سرکردگی انگلیس، رقابت دایمی شدید بین امپریالیسم، صعود فاشیسم، گسترش ایده سوسیالیسم در جهان و هم‌چنین بحران اقتصاد جهانی.
 - ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵: مبارزه جهانی علیه فاشیسم و تجاوزگری آلمان و ژاپن.

- ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۸: تأسیس جمهوری خلق چین، دوران هژمونی ایالات متحده آمریکا در درون اردوگاه امپریالیستی، رشد مبارزات رهایی‌بخش ملی در جنوب جهانی و پایان استعمار مستقیم، افزایش اهمیت پروژه سوسیالیسم مانند کوبا و ویتنام، تغییرات دراماتیک نیروهای مولده و جنگ‌های متعدد که طی آن‌ها ایالات متحده آمریکا میلیون‌ها نفر را به قتل رساند. این فاصله زمانی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: یک، به اصطلاح دوره طلایی امپریالیسم در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و دو، دهه ۱۹۷۰، که دوره رکود و پیدایش نولیبرالیسم بود.
- ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۳: امید کاذب ایالات متحده آمریکا به جهان تک‌قطبی با این آگاهی جایگزین شد که یک پروژه قدرتمند سوسیالیستی و غیر سفید، طی یک نسل از نظر اقتصادی بر ایالات متحده آمریکا غلبه خواهد نمود.

در سال ۱۹۱۸ در ۷۳-مین روز تأسیس جمهوری فدراتیو سوسیالیستی، لنین دفتر خود در انستیتوی اسمولنی (پتروگراد) را ترک کرد و به رقص در برف پرداخت. او این واقعیت را جشن گرفته بود که عمر آزمون شوروی از عمر کمون پاریس طولانی‌تر شده بود. روز ۱۸ نوامبر ۲۰۲۳ جمهوری خلق چین ۲۷۰۷۷-مین روز تأسیس خود را جشن گرفت و بدین‌سان روی دست طول عمر پروژه سوسیالیستی شوروی زد. همان‌طور که رییس‌جمهور شی جین‌پینگ گفت اکنون وارد مرحله‌ای می‌شویم که صد سال است وجود نداشته.

به طور خلاصه این تغییرات مبین گذار به دورانی است که می‌توان آن‌را مرحله نوینی از امپریالیسم، یعنی ابرامپریالیسم نامید.

زیرنویس‌ها:

Anthony Lake, *Confronting Backlash States*, Foreign Affairs, 1. March 1994 ۱

Francisco R. Rodriguez, *The Human Consequences of Economic Sanctions*. Center for Economic Policy Research, 4. May 2023

Agence France Presse 3 december 2023 ۲

Deutscher Bundesta, *China-Strategie*, 13 July 2023. ۳

Christoph Nedopil Wang, 2. December 2023. ۴

Global South Insights own elaboration based on WB, IMF, WEO ۵

Tricontinental, 13 March 2023. ۶

See Attribution, listed chronologically: Joseph Swain, *On Board a Slave Shic*. 1835. ۷

Utsa Patnaik, Revisiting the „Drain“ or Transfer from India to Britain: Essays for Binay ۹

Bhushan Chaudhuri

Michael Johnson, teaching about Slavery, August 2008. ۱۰

Wendy Sawyer and Peter Wagner, „Mass incarceration, 14 March 2023 11

Trans-Atlantic Slave Trade, SlaveVoyage, 2019. ۱۲

Rachel Nuwer, Smithsonian Magazine, 20 February 2013. ۱۳

Maria Mies, Patriarchy and Accumulation on a World Scale, London: Zed Books, 2001. ۱۴

Jean Enriquem From Comfort women to prostitution in Military Bases, Capire, 18 Jzly ۱۵

2023.

Cori Bush, Calling for an Immediate De-escalation and Cease.Fire in Israel and occupied ۱۶

Palestine. 2023-2024.

Rosalind C. Morris, ursprüngliche Akkumulation, Boundary 2 43, no.3 (1 August 2016) ۱۷

Daniel Larson, Plotting for Peace ۱۸

V.I.Lenin, Imperialism and the Split in Socialism ۱۹

Lenin, Imperialism and the Split in Socialism, collected Works, Vol. 23 ۲۰

Bilderberg Meeting Participant List, 19 May 2023. ۲۰۲۳ ۲۱

Tricontinental, dossier no 68, 5 september 2023. ۲۲

Nalu Faria, O feminismo Latino-americano e Caribenhu. ۲۳

Assange, when Google met Wikileaks. ۲۴

Michael Hudson, Super Imperialism. ۲۵

The Transistor Revolution, Arrow. 22 December 2022. ۲۶

Year in Review, December 2023. ۲۰۲۳ ۲۷

Kevin Townsend, Security Week, 16November 2023. ۲۸

Janan Ganesh Financial Times, 19 december 2023 ۲۹

Karl Marx, capital III. ۳۰

OTC Derivatives Statistic at End-June 2023 ۳۱

OTC Derivatives Statistic at End-June 2023 ۳۲